

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان :

احکان و اعمال -۲- دنیا و آخرت

چکیده :

ویژگیهائی که این ساحت(دنیا) از صیوروت انسان به سمت ابدیت و جاودانگی دارد عمدتاً شامل آزمایشات و فتنه ها و بلايائی است که خداوند تبارک مقرر فرموده تا انسان در این بستر به استعدادهای درونی خود بپردازد و آنها را رشد و پرورش دهد . و در واقع زمینه های آمادگی ادامه حیات خود را در زندگی پس از مرگ کسب نماید

بعضی مفاهیم که در این بخش از حیات انسان مصطلح گردیده و در آموختن نقش این دنیا در سیر و صیوروت انسان بسیار کمک میکند شامل مفاهیم قضا ، قدر، شانس و اقبال و... است .

لذا در این قسمت تا حدودی به این مفاهیم میپردازیم.

واژه های کلیدی

دنیا ، آخرت، قضا ، قدر، شانس

دنیا و آخرت

این نظام تکوین است و آن نظام اعتباری؛ نظام تکوین، مخلوق است هم مبدأ فاعلی اش حق است هم نظام داخلی اش حق است هم نظام غایی اش حق است؛ یعنی هر موجودی را شما بررسی کنید نظم فاعلی و سلسله علل فاعلی اش مشخص است به الله ختم می شود ساختار درونی اش حق است هیچ کمبودی در آن نیست (اولاً) عیبی در آن نیست (ثانیاً) فرق نقص و عیب را هم قبلاً ملاحظه فرمودید اگر چیزی برخی از اعضا را داشته باشد و برخی از اعضا را نداشته باشد ناقص است و اگر چیزی اعضایی که دارد فرسوده است این معیب است اگر اتاقی باشد که دوازده متر مساحت آن است فرش ده متری پهن کنید این فرش ناقص است معیب نیست فرش دوازده متری سوخته زده نصب کنید این فرش ناقص نیست ولی معیب است عیب چیزی است نقص چیز دیگر، در ساختار درونی هیچ چیز نه نقص راه دارد نه عیب، ساختار بیرونی اش هم مشخص است هر موجودی هدفی دارد به مقصد می رسد (یک) راه بین این موجود و هدف مستقیم است (دو) راهنمای درون و بیرون او را همراهی

می‌کنند (سه) این همان مثلثی است که از بیان نورانی همه انبیا مخصوصاً وجود مبارک موسای کلیم استفاده می‌شود که فرمود: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [۲] پس عالم با حق خلق شده است اگر عالم با حق خلق شده است پس این مراحل پنج‌گانه سوره «حدید» چیست؟

جواب اول: بازیچه بودن دنیا و تنزه خداوند از بازیگری

دو جواب ذکر شده یکی اینکه بخشی از عالم بازیچه است ولی خدا بازیگر نیست برابر آیه سوره «دخان» که فرمود ما بازیگر نیستیم ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِين﴾ [۳] اهل دنیا را به بازی گرفتن حکمت است ما اینها را مثل ملائکه همواره به عبادت و علم دعوت کنیم این شدنی نیست آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در اولین خطبه نهج‌البلاغه این مضمون هست که فرشته‌ها نه خوابی دارند نه غذایی دارند هیچ کاری ندارند جز ذکر حق و سبوح و قدوس حق، نه غفلتی دارند نه خوابی دارند نه غذایی دارند نیازی ندارند اینها دائماً به عبادت مشغول اند انسان که این چنین نیست ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾ [۴] قهراً یک سلسله زیبایی‌ها می‌خواهد یک سلسله رفاه می‌خواهد یک سلسله خوراکی، یک سلسله پوشاکی و مانند اینها می‌طلبند اینها برخی با سرگرمی همراه است پس اینها لازم است آفریدن اسباب بازی برای خردسالان حکمت است نه اینکه آن آفریننده بازیگر باشد لذا بین اینها در سوره «دخان» فرمود ما بازیگر نیستیم و اینکه بخشی از عالم بازیچه است قابل جمع است این جواب اول بود.

جواب دوم: خروج تخصصی بازیچه بودن دنیا از خلقت خداوند

جواب دوم این است که آن مراحل پنج‌گانه سوره «حدید» جزء عناوین اعتباری است این مخلوق خدا نیست نه جزء آسمان است نه جزء زمین اینک من به این سمت برسم اینک من این سمت را داشته باشم این کار به دست من باشد من باید بالا بنشینم من باید اول بروم نام مرا با لقب ببرید اینها بازی است اینها که مخلوق نیست بنابراین تخصصاً خارج است این دو جواب مبسوطاً گذشت.

جواب سوم: انعکاس چهره زشت و زیبای دنیا در کلام علی(علیه السلام)

جواب سومی که از بیانات نورانی حضرت امیر است این است که همان دو چهره‌ای که در قرآن کریم هست که از یک طرف فرمود ما بازیگر نیستیم از طرفی فرمود بخشی از دنیا بازیچه است همین دو طایفه از بیان در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه هم هست در نامه ۴۵ که برای عثمان بن حنیف بود حضرت فرمود من اگر دنیا را می‌دیدم حد بر او جاری می‌کردم او را می‌زدم «لَوْ كُنْتُ شَخْصاً مَرِيئاً وَقَالَباً حَسِيّاً لَأَقْمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ» و مانند آن، از طرفی هم در بیانات دیگر که کسی در حضور حضرت دنیا را مذمت کرد فرمود چرا دنیا را مذمت می‌کنی او که تو را فریب نداد تو فریب خوردی دنیا یک موجود صادق صالح است او هرگز گورستان را مخفی

نکرده بیمارستان را مخفی نکرده جنازه‌ها را مخفی نکرده شکست‌ها را مخفی نکرده همه را به شما نشان داد او چه کاری باید می‌کرد که نکرد تا شما بگویید فریب داد او خلاف نکرد زشتی‌ها را نشان داد زیبایی‌ها را نشان داد فریب آن است که فقط زیبایی را نشان بدهد اما اگر با یک دست زیبایی با یک دست زشتی دنیا را نشان بدهد اینکه فریب نیست بعد فرمود خب آنها که فریب نخوردند در همین دنیا به ولایت رسیدند اولیای الهی مگر از کجا ولایت را آوردند، اگر دنیا فقط زیبایی‌ها را نشان می‌داد متاع غرور بود اما اگر هم زیبایی‌ها را نشان بدهد هم زشتی‌ها را و برخی‌ها آن زیبایی‌ها را دیدند و زشتی‌ها را ندیدند آنها فریب‌خورده‌اند.

نشان دادن واقعیت‌ها توسط دنیا دلیل فریبنده نبودن آن

در تمام موارد، دنیا خود را نشان داد فرمود من مثل یک قلّه بلند رفیع کوهم شما اگر هشتاد سال یا صد سال زندگی کنید نیمی از عمر را مرتب دارید بالا می‌روید هر چه بالاتر می‌روید افق دیدتان بیشتر می‌شود در فضای بازتری تنفس می‌کنید و لذت بیشتری می‌برید وقتی به قلّه رسیدید نوبت نیم دیگر عمر است یعنی آن چهل سال اول دوران نشاط و غنیمت است این چهل سال دوم دوران غرامت است قرص خوردن و بی‌خوابی و مرض و مریض‌داری در چهل سال دوم شروع می‌شود اگر کسی بالای کوه برود و دائماً آنجا بماند بله می‌شود جای خوب اما اگر بالای کوه رفته چهل سال رفته چهل سال دیگر باید سرازیر برگردد این زشتی و زیبایی هر دو را نشان می‌دهد این‌طور نیست که او جای خوب را نشان بدهد بد را نشان ندهد منتها ما غافلیم فقط دوران غنیمت زندگی را می‌بینیم ما از همان اول باید ببینیم چهل سال دوم دوران غرامت است یعنی مرض است و مریض‌داری همه همین‌طورند خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) را می‌فرمود این پیرمردان مجلس سنا وقتی به یکدیگر می‌رسند اینها که مسائل سیاسی ندارند فقط می‌گویند قرص‌هایت را خوردی چندتا قرص می‌خوری همین، سالمندان وقتی به یکدیگر رسیدند حرفشان همین است، پس اگر دنیا آن دوران غنیمت را نشان بدهد دوران غرامت را نشان ندهد می‌شود فریب اما اگر هر دو را نشان داد که متاع غرور نیست، انسان است که مغرور می‌شود. فتحصل همان‌طور که آیات قرآن دو طایفه است و راه جمع دارد خطبه‌های نهج‌البلاغه هم دو طایفه است و راه جمع دارد حالا به طور مبسوط آن خطبه‌ها خوانده نمی‌شود به طور اجمال این خطبه‌ها را مقداری قرائت کنیم که مشخص بشود آنچه در نامه ۴۵ بود برای عثمان بن حنیف که قبلاً خوانده شد.

دنیا تنها محل اندوختن زاد و توشه آخرت

و اما آنچه در خطبه ۱۵۷ نهج‌البلاغه است فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أُنَارَ طَرِيقِهِ فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ «بالآخره مسافر یک رهنوشه می‌خواهد جایی می‌رود که نه رابطه خبری است نه ضابطه که تقدّم مراراً ما در دنیا احتیاجات فراوان

داریم (یک) حواجمان را یا با ضابطه فراهم می‌کنیم یا با رابطه یعنی یا با خرید و فروش و اجاره و عقود دیگر تأمین می‌کنیم یا با دوستی و رحمت و پدری و فرزندی و مادری حل می‌شود (دو) وقتی از دنیا رفتیم این بدن هست با همه لوازم و نیازهای او (یک) نه از ضابطه خبری است نه از رابطه (دو) نه آنجا خرید و فروش و اجاره است نه آنجا پدری و پسری است که کسی مشکل دیگری را حل کند چون همه از خاک برمی‌خیزند خب اگر احتیاج هست نه ضابطه‌ای است که انسان با خرید و فروش و تجارت مشککش را حل کند نه رابطه‌ای است که کسی پدر کسی باشد پسر کسی باشد واجب‌النفقه کسی باشد حل کند خب باید اینجا رهنوشه تهیه کند فرمود: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ» «پس اصل تحصیل زاد لازم است و به ما هم گفتند زامان چیست ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾» [۵] «وَأَمْرْتُمْ بِالطَّعْنِ» یعنی به کوچ کردن «وَحَثُّتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَقُوفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» مثل اینکه در فرودگاه هستید معلوم نیست چه وقت بگویند سوار بشوید همین! بارهایتان را ببندید بعضی از فرمایشاتی که آدم یک بار یا دو بار بشنود کافی است اما وجود مبارک حضرت امیر بعضی از جملات را هر شب بعد از نماز عشا به نمازگزاران مسجد می‌فرمود که چیزی را که لازم باشد هر شب تذکر می‌دهند می‌فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ [۶]» «آقایان بارهایتان را ببندید اینجا هم فرمود: «فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَّبَهُ وَ تَبَقَّى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ» پس معلوم می‌شود از این جهت دار رحمت و جای تهیه زاد و توشه است.

فریبنده نبودن دنیا در کلام امام علی (علیه السلام)

در خطبه دیگر یعنی خطبه ۲۲۳ آنجا هم مشابه این فرمایش را فرمود، فرمود دنیا شما را فریب نداد شما فریب خوردید «وَ حَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَّتْ» «تو مغرور شدی او تو را فریب نداد چرا، برای اینکه» «لَقَدْ كَاشَفَتْكَ الْعِظَاتُ» «هر چه وسیله موعظه بود برای تو شفاف بیان کرده بیمارستان را نشان داد گورستان را نشان داد مرض را نشان داد فقر را نشان داد همه را به شما نشان داد دیگر طوری نیست که مثلاً پارک را نشان بدهد بیمارستان را نشان ندهد گورستان را نشان ندهد همه را نشان داد.

پرسش: خداوند می‌دانسته که این وسایل عده‌ای را مغرور می‌کند.

پاسخ: اما به سوء اختیارشان؛ یک عده هم مغرور نمی‌شوند اولیای الهی می‌شوند، این چنین نیست که همه مردم به طرف فساد بروند انبیا اینجا بودند اولیا اینجا بودند صدیقین و صلحا و شهدا در همین دنیا بودند.

فرمود او تو را فریب نداد لکن تو فریب خوردی معلوم می‌شود که همان دو طایفه از آیات که در قرآن است باید جمع بشود و جمع شد دو طایفه از روایات در بیانات نورانی حضرت امیر است که با این وضع باید جمع بشود این در خطبه ۲۲۳ بود.

صداقت دنیا دلیل مذمت نشدن آن در برخی روایات

در کلمات قصار حضرت هم این فرمایش هست یعنی شماره آن کلمات قصار ۱۳۱ است در شماره ۱۳۱ فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا» «اگر کسی دنیا را خوب بشناسد جای بسیار خوبی است» و «دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا» «اگر کسی بخواد رهتوشه تهیه کند جای بسیار خوبی است» و «دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدٌ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَبِطٌ وَحَى اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا يَذْمُهَا وَ قَدْ أَدْنَتْ بَيْنَهُمَا» «چه کسی می تواند دنیا را مذمت کند چون او صادقانه هر چه در او بود برای مردم بیان کرد هیچ چیزی را در او مخفی نکرده بنابراین بازگشت مذمت دنیا به خود انسان است این انسان است که برداشت بد می کند روش بد دارد استفاده سوء می کند همان دو طایفه از آیاتی که در قرآن است و جمع شده همین دو طایفه از بیانات حضرت امیر(سلام الله علیه) است و جمع شده.

قسمت // ۱۵ عنکبوت

روز قیامت که نمی شود گفت بعضی ایمان ندارند! یقین برای همه حاصل است؟ پاسخ: یقین علمی حاصل می شود؛ اما عمل صالح که حالا ایمان بیاورند نیست. ظرف ایمان ظرف دنیاست و ایمان برای عقل عملی است و عقل عملی قفل شده است؛ برای عقل نظری همه این مسائل یکی پس از دیگری شکوفا می شود و انسان می فهمد؛ اما اعتراف هست، ایمان نیست! ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾ [۴۸] و اقرار دارند که بد کردند؛ اما اینکه حالا حق را قبول کنند، این یک عمل صالح است، این یک تکلیف است و تکلیف در آن جا نیست، این کار صالح است؛ در آن جا نه گناه ممکن است و نه ثواب ممکن است؛ نه ممکن است کسی کاری کند که معصیت باشد، چون اختیار نیست. اگر آن جا جای اختیار بود، جای ایمان و کفر بود، و جای اطاعت و عصیان بود، جای نبوت و رسالت بود؛ مگر می شود اختیار باشد، ایمان باشد، کفر باشد، اطاعت و عصیان باشد و قانون نباشد؟! اگر اطاعت و عصیان است حتماً قانون است که آن وقت می شود دنیای جدید، دیگر آخرت نیست و دیگر محکمه نیست! تمام مشکل در قیامت این است که حق به خوبی روشن می شود و آدم نمی تواند بپذیرد؛ مثل همان انسانی که کاملاً مار و عقرب را می بیند؛ اما چون ویلچری است و دست و پای او فلج است نمی تواند فرار کند یا اینکه دفاع کند. پرسش: درک معرفت و درک ایمان در خود نفس هست مگر ممکن است در نفس معرفت و علم باشد ولی ایمان نباشد؟ پاسخ: در دنیا اینها بی تلازم نیستند؛ اما در آخرت، بیان نورانی حضرت امیر که در نهج البلاغه از وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند این است که فرمود: «وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ» [۴۹] اصلاً عمل در قیامت نیست و ایمان هم جزء اعمال قلبی است؛ اگر در آن جا ایمان ممکن بود همه ایمان می آوردند و راحت می شدند؛ خیلی ها ایمان می آوردند، چون مؤمن دیگر معذب نیست، کسی توبه کند و ایمان بیاورد؛ توبه می کند و ایمان می آورد، این می شود دنیا و دیگر آخرت نیست؛ توبه در آن جا ممکن

نیست، ایمان در آن جا ممکن نیست، آن جا علم هست، با چه شکوفایی! ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [۵۰] اینها هم عرض می کنند که ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا فَأَرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً﴾؛ [۵۱] ما را برگردان تا کار خوب انجام دهیم، این جا که جای کار خوب نیست، برای ما صد درصد یقین شد که بهشت هست، جهنم هست و انبیا هستند، اگر خدا فرمود: ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾، عرض می کنند: ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾؛ اما ﴿فَأَرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً﴾ و این جا هم که جای ایمان نیست! این جا که جای کار نیست! این جا جای شهود است! ما را برگردان جایی که جای کار است تا ایمان بیاوریم، جواب می رسد که بساطت شما آن جا برچیده شد، دنیایی نیست که شما به دنیا برگردید! تمام مشکلات آدم همین است که در قیامت این طور است، وگرنه آدم ایمان می آورد، توبه می کرد و راحت می شد.

پرسش: قرآن دارد که ایمان دارند اما برای آنها نفعی ندارد؟ پاسخ: نه، اگر درباره کسی در دنیا ایمان داشته باشد که ﴿كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً﴾، [۵۲] آن ایمان را می فرماید که نفعی ندارد؛ یک کسی لقلقه لسان او بوده یا در درون او بوده و کاری نکرده، اگر کسی این طور باشد در قیامت جزء «مخلدین» در عذاب مثل فرعون و اینها نیست، برای اینکه بالاخره موحد است، مؤمن است، یک درجه تخفیف دارد و «خلود» ندارد؛ اما سالیان متمادی باید عذاب سیئات خود را بچشد و اگر کسی ایمان ندارد، آن جا ممکن نیست که ایمان پیدا کند.

پرسش: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا﴾ چه معنا می دهد؟ پاسخ: یعنی ﴿كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً﴾ که این ذیل همین آیه است، ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا﴾ که ﴿كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً﴾ آن کسی که ایمان آورد؛ ولی عمل نکرد، در قیامت بخواهد عمل کند که جای عمل نیست و آن ایمان بی عمل هم او را از عذاب نجات نمی دهد. یومی است که ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا﴾ که ﴿لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ﴾ یا ایمان نیاورد یا ایمان آورد که این عطف بر آن منفی است ﴿أَوْ كَسَبَتْ﴾؛ یعنی «ما کسبت فی ایمانها خیرا»؛ این دو گروه نفعی نمی برند، وگرنه آنهایی که «کسبت فی ایمانها خیرا» یقیناً نفع می برند. پرسش: آیه درباره رجعت است یا آخرت؟ پاسخ: یکی از مصادیق آن رجعت است، یکی از مصادیق آن برزخ است و یکی از مصادیق آن هم آخرت است؛ سه مرحله دارد هر کدام در طول یکدیگر؛ ولی بالاخره در جریان یونس فرمود: ﴿إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾ [۵۳] در ذیل آن آیه دارد که قوم یونس را استثنا می کند؛ اگر کسی خطر را ببیند، در روز خطر این سه مرحله برای او هست و اگر کسی ایمان نیاورد و در آن روز بخواهد در حال اضطرار ایمان بیاورد برای او نافع نیست ﴿إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾ که در کنار آن قوم «یونس» را استثنا کرده. در زیارت «آل یاسین» همین آیه ﴿كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً﴾ آمده است که به رجعت برمی گردد. [۵۴] قسمت ۲۴/غافر

پرسش: استاد در سوره «یس» می گوید: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [۳۴]

پاسخ: همان تصدیق علمی است یعنی شما راست گفتید اما من باور بکنم این را این چنین نیست این تصدیق علمی است یعنی نسبت محمول به موضوع است این گره را می بندد این حجت بر او تمام می شود حسرتش هم بیشتر می شود که چیزی حق است آدم می خواهد ایمان بیاورد نمی تواند.

پرسش: ایمان حاصل می شود اما اثر ندارد.

پاسخ: نه، اگر ایمان داشته باشد یقیناً ایمان اثر دارد ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ [۳۵] جای قبول و نکول نیست آنجا فقط جای نفی و اثبات است که چه چیزی هست چه چیزی نیست در قیامت می فرماید: ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [۳۶] یا ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا﴾ اما همینهایی که می گویند: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا﴾ همینهایی هستند که کورند ﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ [۳۷] چرا، برای اینکه آن عقل عملی که باید ایمان بیاورد او کور است این عقل نظری که می فهمد بله این ﴿أَبْصَرْنَا﴾ خب خدا به چه کسی می گوید ﴿نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ به همینهایی که می گویند ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ [۳۸] اینها جهنم را می بینند اما بهشت را نمی توانند ببینند همان طوری که در دنیا مراکز فساد را می دیدند مسجد و حسینیه را نمی دیدند خب مسجد و حسینیه بود دیگر.

پرسش: ﴿حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ [۳۹] یکی از مصادیقش یعنی مردن [۴۰] پس اینها پس از مرگ یقین می کنند.]

پاسخ: بله درست است اما یقین علمی ﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾ اما ﴿وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ [۴۱] یقین علمی دارند اما ﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾ با اینها فرعون و آل فرعون صددرصد می دانستند وجود مبارک موسای کلیم حق می گوید در خواب چطور است ما یقین علمی داریم ولی ایمان نداریم یقین عملی نداریم ایمان نداریم لذا می گویند ما را برگردانید که ما ایمان بیاوریم.

عمده تفاوت دنیا و آخرت است این تفاوتها چند بخش است بعضی از بخشهایش تا حدودی روشن است که در دنیا جا برای جمع است و اجتماع ولی در آخرت جا برای جمع است جا برای اجتماع نیست تعاون نیست زندگی اعتباری، حاکم و محکوم، رئیس و مرئوس، قبیله و امثال ذلک نیست زندگی اجتماعی نیست ﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ [۴۲] با اینکه ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ﴾ [۴۳] با اینکه ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴾ ﴿لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾ [۴۴] اما ﴿كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾ این تا حدودی روشن است ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [۴۵] که در سوره «کهف» بود اینجا فرمود: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ این روشن است ﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ﴾ [۴۶] که نفی جنس است این روشن است.

عمده آن است که در قیامت حق برایشان روشن می شود می گویند: ﴿فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا﴾ [۴۷] خدا می فرماید نه خیر اینها در دنیا هم برگردند ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ [۴۸] این است که حق برایشان روشن می شود اما آن نیرویی که بخواهد عزم و اراده و نیت و اخلاص داشته باشد این مطلب را به جان خود گره بزند

این نیست یعنی اینها در قیامت مثل فرعون اند که ﴿جَحَدُوا بِهَا﴾ اما ﴿وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ [۴۹] آن هم «استیقین» این الف و سین و تاء نظیر استکبر آن تأیید و تأکید را می‌رساند یقین پیدا کردند صددرصد وجود مبارک حضرت موسی هم فرمود تو یقین پیدا کردی که حق با من است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۵۰] این همه معجزات را فقط خدا انجام می‌دهد چرا خب باور نمی‌کنی؟! هر کسی بالأخره در درونش تفرعنی دارد.

پرسش...

پاسخ: خب این دیگر حال اضطرار است ایمان در حال اضطرار، مقبول نیست [درست است که] قیامت نشد اما این در حال اضطرار است الآن هم اگر از غرق نجات پیدا کند باز همان تفرعن را دارد این هنوز به قیامت نرسیده بعضیها هستند که واقعاً جاهل بودند در حال اضطرار ممکن است مشمول عنایت الهی باشند اما اگر کسی بر اساس عناد بر اساس تفرعن نپذیرفت مگر در حال خطر، این را ذات اقدس الهی قبول نمی‌کند.

فرمود: ﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ این زُلْفَا و قرب و نزدیکی، اختصاصی به بهشت ندارد برای جهنمیها هم زلفه هست؛ در سوره مبارکه «ملک» به این صورت آمده است: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً﴾ یعنی این جهنم را نزدیک دیدند ﴿سَيُتُّ وَجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾ [۵۱] بنابراین زُلْفَا یعنی نزدیکی، اختصاصی به بهشت ندارد.

پرسش: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾؟

پاسخ: بله ﴿يَوْمٍ﴾ یعنی ظهور قبلاً گفته شد که یوم گاهی در برابر لیل است گاهی مجموع لیل و نهار را می‌گویند، مثل اینکه می‌گویند صلوات یومیه گاهی می‌گویند صلوات یومیه گاهی می‌گویند یوم جمع در قبال لیل جمع است گاهی می‌گویند صلوات یومیه یعنی مجموع نماز روز و شب گاهی یوم یعنی روزگار اما این ﴿يَوْمٍ﴾ یعنی ظهور مثل ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [۵۲] یا ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [۵۳] بالأخره زمینی باید باشد آفتابی باید باشد این زمین به دور خود بگردد شب و روز تولید بشود به دور آفتاب بگردد سال تولید بشود اما زمان به آن معنای جامع هست ولی به معنی شب و روز در آن قسمتها نیست خب.

فرمود: ﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ حالا به این غاویین به افراد گرفتار غوایت و بی‌هدفی گفته می‌شود که ﴿أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾ آن معبودهایتان کجا رفتند؟! خود این یک تحقیر است البته این یک تخسیر است روی تقصیر اینها یعنی خسارتی است روی تقصیر اینها وگرنه در هنگام احتجاج، همه اینها گفته شد می‌گویند حالا کجا هستند برای اینکه عذابی فوق عذاب باشد این حرف را می‌زنند چرا، برای اینکه همان چوبهایی که اینها می‌پرستیدند الآن دارد شعله‌ور می‌شود اینها را می‌سوزاند درست است خدای سبحان

ممکن است چوبهای دیگر هم بیورد اما فرمود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [۵۴] نه اینکه می خواهد آن چوبها را عذاب بکند برای اینکه چوبی که به صورت بت در آمده این تعذیبی ندارد اینکه احساسی ندارد این نظیر هیزمهای معمولی است که در مطبخها هست اما سوزاندن این چوبهایی که به صورت بت هست تعذیبی است به بت پرستها نظیر ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾ [۵۵] فرمود: ﴿أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾ ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ از این بتها چه ساخته است شما را می توانند یاری کنند نه، خودشان را می توانند یاری کنند که نسوزند نه، نه نصرت هست نه انتصار. نصرت یعنی دیگری را کمک کردن انتصار یعنی از خود دفاع کردن اینها نه مشکل خودشان را حل می کنند نه مشکل شما را نظیر ﴿وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الدُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ [۵۶] ﴿هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ﴾ نه ﴿أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴾ نه، این سه گروه فرمود همه دارید می سوزید: بت پرستها، خود بتها و شیاطینی که اینها را اغوا می کردند قرین اینها بودند ﴿فَكَبِّبُوا﴾ کبکبه مثل زلزله مثل دبدبه آن زلت و لغزش و عذاب مکرر را در اثر تکرار این حرف می فهمند ﴿فَكَبِّبُوا فِيهَا﴾ در این نار ﴿هَمُّ﴾ این بتها ﴿وَالْعَاوُونَ﴾ گروه دوم ﴿وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴾ جنود ابلیس همینها هستند که ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ [۵۷] خب حالا اینها که رفتند در جهنم با یکدیگر گفتگو دارند ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا﴾ یعنی همین بت پرستها که با بتها دارند می سوزند با این جنود ابلیس، اینها در دوزخ که هستند بر اساس ﴿كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾ [۵۸] یا آنچه مستکبران و مستضعفان زیر سلطه با یکدیگر درگیر بودند اینها هم یک گفتگو دارند ﴿قَالُوا﴾ این بت پرستها در حالی که در دوزخ اند با سایر دوزخیان مخاصمه دارند اختصام دارند از جاهایی که افتعال معنای مفاعله را می رساند همین اختصم است اختلاف است ﴿وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ چه می گویند؟ می گویند ﴿تَاللَّهِ إِنْ﴾ این ﴿إِنْ﴾ مخفف از مثقله است ﴿إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ اعتراف می کنند که ما در گمراهی روشنی بودیم چرا؟ برای اینکه ﴿إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ما شما بتها را همتای رب العالمین می دانستیم از رب العالمین می خواستیم رزق بخواهیم حیات و ممات بخواهیم سلامت بخواهیم حل مشکلات بخواهیم از شما می خواستیم شما را مساوی رب العالمین می پنداشتیم شما خصم ما هستید ما هم خصم شما هستیم.

﴿وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ﴾ تبهکارها ما را به دام شما انداختند شما را معبود ما قرار دادند ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ اینها از یک طرف نگاه می کنند می بینند ملائکه هستند مؤمنین هستند انبیا و اینها هستند که شافعین اند از یک طرف می بینند خودشان محروم اند می گویند ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ اینجا جمع آوردند بعد می گویند نه تنها هیچ کدام از اینها به داد ما نمی رسند ما یک دوست هم نداریم که مشکل ما را حل کند صدیق را مفرد آوردند اما شافعین جمع است ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [۵۹] آنجا هم جمع است برای اینکه ملائکه هستند صدیقین هستند صلحا هستند شهدا هستند مؤمنین هستند اینها شفاعتینند اما اینها که آن شافعین فراوان را می بینند می گویند ما که شافع نداریم صدیقی هم نداریم لذا صدیق را مفرد آوردند یک دوست هم نداریم مشکل ما را حل کند حمّام را که حمّام می گویند برای اینکه خیلی گرم است، صدیق حمیم، صدیق گرم اگر حمیم باشد اهتمام می کند ﴿قَلَوْا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ اینجا فرمایش سیدناالاستاد در بحث روایی قدری تام نیست اصلاً ایمان ممکن نیست تمام دشواریهای معاد این است که حق روشن است آدم

نمی‌تواند [ایمان بیاورد] برای اینکه با کدام دست به جان گره بزند؟! ﴿قَلَوْا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا.» قسمت ۱۵/شعرا

بیان علی(سلام الله علیه) در متاع غرور نبودن دنیا

مطلبی درباره اینکه دنیا متاع غرور نیست و انسان مغرور می‌شود که در بحث‌های قبل خوانده شد و در خطبه نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که می‌فرماید دنیا بالأخره دو چهره دارد، این‌طور نیست که دنیا خوبی‌های خود را نشان دهد و بدی‌هایش را نشان ندهد. دنیا اگر بهار خود را نشان دهد، پاییز خود را هم نشان می‌دهد؛ آن اگر دبستان و دبیرستان و مراکز نشاط و فرح و تعلیم و تربیت را نشان می‌دهد، گورستان و بیمارستان و تیمارستان و اینها را هم نشان می‌دهد؛ این‌طور نیست که او یک‌جانبه فقط زیبایی‌های خودش را نشان بدهد. وقتی کسی خواست دنیا را مزمت کند، آن‌طوری که در خطبه ۲۲۳ نهج‌البلاغه آمده، وجود مبارک حضرت امیر فرمود شما که دارید دنیا را مذمت می‌کنید، دنیا متاع غرور نیست شما مغرور شدید؛ در خطبه ۲۲۳ بعد از قرائت ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ [۳۹] فرمود: «مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ» دنیا تو را فریب نداد «وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ» تو مغرور شدی، برای اینکه «وَلَقَدْ كَاشَفْتِكَ الْعِظَاتِ وَ أَدَّتْكَ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهِيَ بِمَا تَعْدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ النَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تُكَذِّبَكَ» فرمود دنیا کاملاً بدی‌ها را نشان داد، بیماری‌ها را نشان داد، مرگ را نشان داد، تیمارستان را نشان داد، بیمارستان را نشان داد، گورستان را نشان داد، چیزی را مخفی نکرده است تو مغرور شدی و اینکه خود حضرت امیر فرمود: «عُرِّي غَيْرِي» [۴۰] این دنیا با آن چهره زیبای خود خواست که بیاید حضرت هر دو چهره آن را دید و فرمود برای من «عَفْطَةُ عَنَزْ» [۴۱] است. در اوایل این حرف زیاد گفته می‌شد، چون کلّ خاورمیانه آن روز در اختیار وجود مبارک حضرت امیر بود که الآن به صورت چندین کشور درآمد؛ خود ایران چند استانداری داشت، یک استانداری وسیع در بصره بود که اهواز و کرمان زیرمجموعه این استانداری بود و استاندار آن هم ابن‌عباس بود؛ از بصره تا کرمان، از کرمان تا بصره همه را یک استاندار اداره می‌کرد، آذربایجان و بخش‌های وسیع آن تحت اختیار یک استانداری بود و هكذا؛ این ایران که یک امپراطوری قوی بود با چندتا استانداری اداره می‌شد، این مصر پهناور یک استانداری بود که مالک اشتر(رضوان الله علیه) آن را اداره می‌کرد، کلّ خاورمیانه در اختیار حضرت امیر بود که حکومت اسلامی بود؛ حضرت با این جلال و شکوهی که داشت فرمود این «عَفْطَةُ عَنَزْ» است، اینکه می‌بینید هر روز حرف منیت کسی درمی‌آید، برای اینکه حضرت فرمود: «بِهَا اغْتَرَّرْتَ» تو مغرور شدی او که همه چیز را نشان داد، عزل و نصب‌ها را به تو نشان داد، به تعبیر عطار «فراز و فرود» [۴۲] را به تو نشان داد و خواست خود را با آن چهره زیبا به حضرت امیر نشان دهد فرمود: «عُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِیکَ قَدْ طَلَّقْتُکَ ثَلَاثًا» این چنین نیست که آن ذاتاً آلت فریب باشد، آن را ذات اقدس الهی با دو چهره خلق کرد و به هر دو چهره خودش را نشان می‌دهد؛ منتها برخی فقط یک چهره آن را می‌بینند و احیاناً مغرور می‌شوند که «اعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا.» قسمت ۱۱/اصافات/تسنیم

زیبا بودن آفرینش دنیا و خرابی آن توسط تبهاران

مسئله دیگر این است که ذات اقدس الهی کلّ این دنیا را خیلی زیبا آفرید؛ یعنی اگر کسی هنر بخوهد، هنر به معنای کار انسانی، صنعت است و این می تواند بد یا خوب باشد، اما هنر به معنای زیباشناسی نظام هستی، جز خوبی و خیر و کمال و سعادت چیز دیگر نیست، چون ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [۲۷] امروز هم شما مستحضرید همه نعمت‌ها را ذات اقدس الهی برای بشر فراهم کرده است، فرمود همه بشر عائله من هستند و من باید روزی همه را تأمین کنم و تأمین هم کرده است ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [۲۸] که با ﴿عَلَى﴾ تعبیر کرده؛ فرمود تمام مار و عقرب عائله من هستند، چه رسد به فقرای شرق یا غرب. من روزی همه را تأمین می‌کنم. اما می‌بینید قسمت مهم درآمد روی گره زمین به وسیله همین مستکبران صرف هزینه جنگ است؛ همین آمریکا، همین اسرائیل، همین مستکبران پنج به علاوه یک و دو و سه و چهار و پنج و همین‌ها! شما بودجه‌های نظامی اینها را نگاه کنید، می‌بینید اکثر بودجه گره زمین صرف آدم‌کشی است. این کارخانه‌های اسلحه آدم‌کشی سه شیفته دارند کار می‌کنند. اگر مردم عاقل باشند، این دنیای ویران و خراب می‌شود؟ در روایات هست که اگر عاقل باشند «لخربه الدنيا» [۲۹] دنیا را در چند جای قرآن مخصوصاً در سوره مبارکه «حدید» مشخص کرد ﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ﴾ [۳۰] این خراب می‌شود، اما ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ﴾ [۳۱] احیا می‌شود، علوم احیا می‌شود، معارف احیا می‌شود، داروها کشف می‌شود، بیماری‌ها کشف می‌شود، درمان‌ها کشف می‌شود، احسان و صدقه و عاطفه یکی پس از دیگری شکوفا می‌شود؛ این صد منزل یا هزار منزلی که از خاک تا «لقاءالله» هست آنها روشن می‌شود، اسرار الهی روشن می‌شود، آیات آفاقی روشن می‌شود؛ اگر مردم عاقل باشند دنیای حقیقی آباد می‌شود و این دنیایی که ﴿لَهْوٌ وَ لَعِبٌ﴾ [۳۲] که اکثری بودجه آن صرف آدم‌کشی است، این البته ویران می‌شود. در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است کسی دنیا را مذمت کرده فرمود: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا» [۳۳] ای کسی که داری دنیا را مذمت می‌کنی، چه عالمی زیباتر از دنیا! چه عالمی راستگوتر از دنیا! کجای آن بد است؟ او اگر چهارتا جمال را به شما نشان داد، بیمارستان و گورستان را هم به شما نشان داد، او که کار بدی نکرده است. این «مَتَجِر» اولیای خداست، هر کس به هر جایی که رسید در همین دنیا رسید. ذره‌ای خلاف و دروغ و فتنه در دنیا نیست؛ بله، او اگر پارک را نشان دهد و گورستان را نشان ندهد و اتاق سالمندان را به شما نشان ندهد، می‌گوید او فریبکار است؛ لذا فرمود: «مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ» [۳۴] او شما را فریب نداد او راستگوترین راستگوهای این نشئه است، شما فریب خوردید. اگر او غده‌های سرطانی را به شما نشان نداده بود، بیماری‌های «صعب‌العلاج» را به شما نشان نداده بود، می‌گفتید فریبکاری کرده، اما دارد همه را به شما نشان می‌دهد؛ این طور نیست که فقط مدرسه و پارک را نشان دهد و بیمارستان و گورستان را نشان ندهد؛ همه را به شما نشان داد فرمود: «مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَّرْتَ» این «مَتَجِر» اولیاست. بنابراین وضع دنیا مشخص است، آن دنیایی که الان استکبار این را به صورت جهنم درآورده مشخص است، دنیایی که ذات اقدس الهی آن را آفریده و فرمود آیات آفاقی در این دنیاست، آیات انفسی در این دنیاست.

میلیون‌ها رشته‌های علوم دینی در بررسی آیات آفاقی و آیات انفسی هست که - ان‌شاءالله - زمان ظهور حضرت مقداری از اینها روشن شود! قسمت ۹/صافات/تسنیم

مسئله حق و باطل یک چیز دیگر است مسئله جدّ و بازی چیز دیگر است آن مسئله حق و باطل که با هم هماهنگ‌اند دنیا یعنی سماوات و ارض فقط حق است و اصلاً بطلان در سماوات و ارض نیست درباره دنیا فرمود جز بازی چیز دیگر نیست بعد فرمود ما بازیگر نیستیم پس این دنیا را چه کسی آفرید اگر شما بازیگر نیستید دنیا را چه کسی آفرید در جریان خلقت هیچ بطلانی در آسمان نیست در نظام سپهری نیست در زمین نیست در دریا نیست در صحرا نیست همه عالمانه دارند کار می‌کنند تمام علوم می‌کنند که بشر دارد از گوشه‌های همین اسرار خلقت است پس هیچ بی‌نظمی در عالم نیست آن دو آیه هم با هم هماهنگ‌اند هم راجع به نظام تکوین است اما این مسئله دنیا، دنیا غیر از زمین است غیر از آسمان است غیر از حیات است غیر از دامداری و کشاورزی است اینها دنیا نیست دنیا این است که این مقام و پُست برای من است، این میز برای من است، این درآمد برای من است، این جاه برای من است، این لقب برای من است این بازی‌ها این می‌شود دنیا این جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نیست این یک امر اعتباری است فرمود ما بازیگر نیستیم ولی اینها بازی است یعنی اهل دنیا را به این بازیگری سرگرم کردن، حکمت است نمونه‌هایش هم قبلاً گفته شد که یک پدر حکیم، یک پدر فقیه وقتی به منزل می‌رود مقداری اسباب‌بازی برای بچه‌هایش می‌خرد این اسباب‌بازی، بازی است به غیر از بازی و لهُو و لعب چیز دیگر نیست اما پدر فقیه یا پدر حکیم بازیگر نیست کودک را به بازی گرفتن، حکمت است اگر این پُست و مقام و این عناوین اعتباری نباشد کسی تن به این علوم و این کارها نمی‌دهد فرمود ما مقداری این پستان کودکانه را در دهن اینها می‌گذاریم که اینها کمی سرگرم بشوند و کار کنند ولی بدانند اینها بازی است که اگر آمد خوشحال نشوند اگر رفت هم نگران نشوند خب بالأخره چهار روز ما، چهار روز دیگری آن روزی که به ما دادند خیلی خوشحال بشویم روزی که بخواهند از ما بگیرند دعوا راه بیندازیم این نباشد و گرنه کسب حلال عبادت است کشاورزی عبادت است دامداری عبادت است اینها که دنیا نیست اینها کارهای الهی است فرمود خدا شما را مأمور کرده است که ﴿وَأَسْتَعْمِرْكُمْ﴾ فرمود: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [۲۱] خدا استعمار کرده یعنی الف و سین و تاء نشان می‌دهد که خدا از ما حتماً طلب کرده که زمین را آباد کنیم اینکه دنیا نیست این کار، عبادت است اما حالا گفتند این سمت برای شما، شما این مقام را دارید این می‌شود دنیا اگر انسان به عنوان وظیفه این کار را انجام بدهد خب این هم یک عبادت و خدمت است اما اگر به عنوان اینکه به جاه و به حقوق بیشتر و مزایای بیشتر و احترام بیشتر و به اینها برسد باشد روزی که رسیده خوشحال باشد روزی که از دست او گرفتند دعوا راه بیندازد این معلوم می‌شود دنیا است. این بیان نورانی رسول خدا(علیه و علی آله الثَّانِيَّةُ وَالثَّانِيَّةُ) که صاحب تحف/العقول نقل کرده همین است در کلمات نورانی حضرت هست که «فَنَعَمَتِ الْمَرْضِعَةُ وَبَيْتِ الْفَاطِمَةَ [۲۲]» «فرمود دنیا دو روز است یک روز فاطمه است یک روز مرضعه است آن روزی که پستان این پُست را به دهن این آقا می‌گذارند شیر می‌مکد این روز که روز معارفه اوست و به او ابلاغ می‌شود در آن روز این دنیا مرضعه است این شیر پست و مقام را به دهن او می‌ریزد این

خیلی خوشحال و خندان است همین مرضعه همین مادر یا همین دایه وقتی دوران فطام کودک می‌رسد دوران دو سالگی او تمام می‌شود دوران شیر خواری او تمام می‌شود این را می‌خواهد از شیر بگیرد سابقاً که شیر خشک و اینها نبود وقتی می‌خواستند در لحظه فطام این کودک را از شیر بگیرند برای کودک بسیار دشوار بود گریه می‌کرد اینها پستان مادر را یک مقدار تلخ می‌زدند که بچه احساس تلخی کند تا به زحمت این شیر را از کودک بگیرند حضرت فرمود آن روزی که این پست و مقام را از این آقا بگیرند این دیگر فاطمه است فطام دارد دیگر رضاع نیست روزی گفتند تو رئیس اینجا باش امروز می‌گویند تو معزولی «فنعمت المُرُضَةُ و بئست الفاطمة» این می‌شود دنیا اینکه می‌بینید همه به جان هم می‌افتند برای این دنیاست و گرنه کسی کشاورز باشد دامدار باشد صنعتگر باشد که نور است اینها با هم نمی‌جنگند.

مطابق حکمت بودن به بازی گرفتن دنیاپرستان

فرمود ما بازیگر نیستیم شما را به بازی گرفتن، حکمت است در بیانات نورانی حضرت امیر که از نهج‌البلاغه خواندیم که کسی دنیا را داشت مذمت می‌کرد حضرت فرمود دنیا یعنی چه تو دنیا را به هم زدی این زندگی دنیا خیلی حق است نور است عدل است این هم بیمارستان را به شما نشان داد هم گورستان را به شما نشان داد هم حوزه و دانشگاه را به شما نشان داد کجا به شما خیانت کرده اگر کاری که مربوط به مرگ و میر و رسوایی است این مخفی کرده باشد بعد بگویند ما را فریب داد فرمود آن بیچاره که بد نکرده هم گورستان را به شما نشان داد هم بیمارستان را به شما نشان داد هم حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را به شما نشان داد کار بدی نکرده اگر این حیات دنیا را می‌گویید این همه انبیا این همه اولیا این همه صدیقین این همه بزرگان از همین دنیا به این مقام رسیدند که این متجر اولیاست شما چرا خلط مبحث می‌کنید چه چیزی را بد می‌گویید [۲۳]. بنابراین این دو امر اول با هم هماهنگ‌اند یعنی کلّ این نظام تکوینی حق است (یک) بطلان در آنها راه ندارد (دو) اما دنیا؛ یعنی این پُست برای من، این مقام برای من، این سمت برای من، اینهاست این لهُو و لعب و بازی و امثال ذلک و جز بازی چیز دیگر نیست آن کسی که به خلافت رسیده مثل حضرت امیر او خلافت را آبرو داده نه به وسیله خلافت آبرو گرفته روزی که آمده خدا را شکر کرد روزی هم که تحویل داد خدا را شکر کرد این برای او دنیا نیست این برای او آخرت است هر سمتی هم همین‌طور است هر کاری هم همین‌طور است اما حالا چرا من نباشم دیگری باشد حالا که من نیستم تمام اوضاع را بخواهم به هم بزنم این می‌شود دنیا این مقام و اینها هست بازی است ما شما را داریم لحظه‌ای به بازی می‌گیریم. فتحصل که دنیایی که در پنج بخش بیان شده در سوره «حدید» در سایر سور به دو بخش منحصر شده بازی است و خدا همین عناوین اعتباری را هم آفریده بالتبع لا بالاصل لکن کودک را به بازی گرفتن، حکمت است نه آن آفریننده بازیگر باشد مگر آنها که عروسک‌سازی می‌کنند بازیگرند آنها برای اینکه این بچه‌ها را بازی بدهند کار حکیمانه می‌کنند شما چه چیزی می‌خواهید به این بچه بدهید که او خوشحال بشود کتاب می‌خواهید بدهید وسایل تحقیقی بدهید وسایل علمی و صنعتی بدهید این را از گریه بخواهید ساکت کنید ناچارید اسباب‌بازی به او بدهید.

تلخی‌ها و اختلافات ثمره استفاده نامطلوب از دنیا

پرسش: ... پاسخ: حیات دنیا در برابر حیات آخرت است بازچیه مقابل ندارد الآن این دنیایی که انسان دارد زندگی می کند این ممر است برای آن مقر این کشاورزی، این دامداری، این تحصیل، این کارهای حوزوی و دانشگاهی همه اینها باید هدفمند باشد تا انسان به پاداش برسد این راه حقیقی است اما این وسطها چیزی است که به جایی نمی رسد آن وقت می شود خسارت، سرمایه باختن، خسارت است فرمود عمر را داری به چه چیزی صرف می کنی به این بازی داری صرف می کنی خب این تلخی را در برابر دارد اگر همین به عنوان خدمت باشد که «الکاسب حیبُ الله» «خب چطور وجود مبارک حضرت امیر به بزرگانی سمت می داد که آنها نظامش را اداره کنند خب این عبادت بود اما اگر من نشدم اوضاع را به هم بزنم این می شود لهو و لعب، من شدم شدم نشد دیگری، می بینید یکی از روایات که انقلاب آن را تفسیر کرد و انسان معنایش را درست نمی فهمید همین حدیث نورانی است که «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم» [۲۴] «اگر دو نفر یا حوزوی اند یا دانشگاهی اند یا یکی حوزوی یکی دانشگاهی است هر دو به مراحل رسیدند هر دو هم اهل یک شهرند یکی به سمتی رسیده دیگری دستش به جایی بند نشد این اگر راضی باشد به کار او در تمام ثواب کار او شریک است اما اگر همین اولین بار غر زده که ما چه عیب داشتیم و اختلاف داخلی را در روستا یا در محل یا در آن پایتخت انجام بدهد این می شود دنیا در آن بیانی که یکی از اصحاب به حضرت امیر (سلام الله علیه) عرض کرد که ای کاش برادر ما در این جبهه بود حضرت فرمود: «أهوی ُ أخیک معنا» «او به کار ما راضی است؟ عرض کرد بله، فرمود در تمام کارهای ما شریک است [۲۵] شما همه اختلافاتی که از هر غده ای بدتر است در هر روستا و شهری بررسی می کنید پایش به دنیا برمی گردد که چرا من نه، این آقا آری! خب اگر شما راضی باشید او را تأیید کنی که در همه ثواب شریکی نه خودت مشکل می بینی نه او را از پا در می آوری فرمود: «أهوی ُ أخیک معنا» عرض کرد بله، فرمود در همه کارهای ما شریک است برای اینکه «إنما یجمع الناس الرضا والسُّخط» [۲۶] «این جزء غر روایات وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: «فنعمت المرُضعة و بیئت الفاطمة» «دنیا دو روز دارد یک روز مرضعه است که شیر به آدم می دهد یک روز هم فطام، خب اگر فطامی در کار است انسان در روز شیر این قدر به این نمی چسبد. در همان آیه سوره مبارکه «ص» که آیه ۲۷ بود فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» در محل بحث فرمود اینها به دنبال چه چیزی دارند می گردند اگر به دنبال مختصر ثروتی می گردند «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا» ثوره یعنی شوراندن شیار کردن ما یک بقر داریم یک ثور، یک شکافتن داریم یک آشفتن، گاو را از آن جهت که می شکافت می گویند بقر، از آن جهت که شیار می کند کاملاً خاکها را زیر و رو می کند می گویند ثور این «تَثِيرُ الْأَرْضِ» که در سوره مبارکه «بقره» آیه ۷۱ گذشت «إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرثَ» از همین قبیل است فرمود اینها «أَثَارُوا الْأَرْضَ» کاملاً زمین را شکافتند و شیار کردند و کشاورزی های مهم داشتند شما که در مکه در سنگلاخ زندگی می کنید چیزی ندارید «وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا» اما «أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» و بساط اینها را خدا برچید و خدا به اینها ظلم نکرد اینها به خودشان ظلم کردند. قسمت // ۳/ روم

حقیقت و هدفمندی جهان؛ دلیلی بر ضرورت معاد

در بحث دیروز اشاره شد که فرمود مصالح ساختمانی آسمان و زمین، حقیقت است یعنی اگر از مهندسی سؤال بکنی که این خانه را با چه چیزی درست کردی می‌گوید با سیمان و آهن، از خدا بپرسیم عالم را با چه چیزی خلق کردی عالم را نه خصوص زمین را یا خصوص فلان بنا را، می‌فرماید عالم را من با حقیقت آفریدم لذا هر کاری که در عالم می‌شود باید مطابق با حق باشد و اگر مطابق با حق نبود برمی‌گردد به خود آدم و اگر هدفی در عالم نباشد مرگ - معاذ الله - پایان زندگی باشد ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ [۱۰] باشد هر که هر چه کرد، کرد حساب و کتابی نباشد می‌شود باطل لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» فرمود متفکران فکر می‌کنند درباره آسمان و زمین می‌گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ [۱۱] در سوره مبارکه «ص» فرمود عالم باطل نیست [۱۲] در اوایل سوره مبارکه «زمر» فرمود عالم حق است [۱۳] پس معادی هست، هدفی هست اگر چیزی ابتر باشد باطل است و این باطل می‌شود لهو، می‌شود لغو، می‌شود بازی، بازی هدف عقلی ندارد هدف وهمی و خیالی دارد که آن لدی العقل هدف نیست لذا فرمود ما بازیگر نیستیم اگر عالم مقصدی نداشت و مقصدی نداشت و هدفی نبود می‌شد بازی فرمود ما بازیگر نیستیم در سوره مبارکه «دخان» همین است دیگر فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ ما بازیگر نیستیم.

چگونگی بازیچه بودن دنیا و بازیگر نبودن خداوند

می‌ماند مطلب دیگر و آن این است که دنیا و آخرت هر دو را خدا آفرید بر اساس این اصل کلی، در سوره مبارکه «حدید» هم فرمود دنیا جز بازیچه چیز دیگر نیست آن وقت فکیف الجمع بین آیه سوره «حدید» که می‌فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ [۱۴] و اینکه می‌فرماید ما بازیگر نیستیم خب پس این بازیچه را چه کسی آفرید؟ پاسخ این است که دنیا بازیچه است و ما بازیگر نیستیم ما حکیمیم، نفرمود ما بازیچه خلق نکردیم فرمود ما بازیچه خلق کردیم ولی ما حکیمیم. بیان ذلک این است که یک پدر حکیم، یک پدر فرزانه، یک پدر بزرگوار برای بچه و کودکش اسباب بازی می‌خرد این اسباب بازی، اسباب بازی است اسباب علم نیست اما کودک را به بازی گرفتن حکمت است این پدر، بازیگر نیست این پدر حکیم است این پدر عالم است این پدر فرزانه است بچه را به بازی گرفتن حکمت است ولی اگر بچه همه‌اش به بازی سرگرم باشد عمر خودش را تلف کرده. فتحصل آن هاهنا اموراً الأول: العالم بالحق؛ الثاني: «أن الله بالحق»؛ الثالث: «أن الدنيا لهو و لعب»؛ الرابع: بازی گرفتن کودکان حکمت است و آن مدیر و مدبر بازیگر نیست می‌بینید هیئت مدیره مدرسه برای بچه‌ها برنامه تنظیم می‌کنند می‌گویند پنج ساعت که باید کار بکنند چهار ساعتش کارهای علمی یک ساعت هم بازی بکنند بچه‌ها را در مدرسه به بازی گرفتن حکمت است مدیر، بازیگر نیست فرمود این مقام‌ها و پست‌ها و من و ماها بازیچه است همه شما که سلمان و اباذر نیستید که لوجه الله کار بکنید اکثری مردم بالأخره تشویقی می‌خواهند رفاهی می‌خواهند و مانند آن که این پست برای من است این مقام برای من است ما به اینجا رسیدیم این بازیچه است این بازیچه برای اینکه بقیه عمر را به کار و خدمت صرف بکند اگر کسی همه عمر را به این بازیچه صرف بکند می‌شود ﴿لَهُمْ وَلَعِبٌ﴾ این چنین نیست که دنیا را غیر خدا خلق کرده باشد دنیا را هم او آفرید چه اینکه موت و حیات را هم او آفرید آخرت را هم او آفرید ولی این اسباب بازی را برای بازیگرها خلق کرد که اینها مقداری کار کنند بعد مقداری خستگی‌شان را با بازی رفع

کنند اما کسی که هم‌ه‌اش عمر را به بازی گذرانده این یک کودک هشتاد ساله است این به دنبال مریدبازی و دست‌بوسی و امثال ذلک که باشد این یک بچه هفتاد، هشتاد ساله است این هنوز بزرگ نشده این هنوز بالغ نشده، فرمود ما بازیگر نیستیم شما هم اگر بخواهید به اخلاق الهی متخلّق باشید بازیگر نباشید چند ساعتی برای رفع خستگی حالا عیب ندارد بازی بکنید اما نه کسی را بازی بدهید نه خودتان به بازی سرگرم بشوید و یک انسان محقق هم متحقّقانه زندگی می‌کند.

عدم راهیابی لهو و لعب در افعال خدای سبحان و امامان(علیهم السلام)

فرمود این عالم حق است بازیچه آفریدن حق است بازی کردن باطل است ما بازیگر نیستیم نه تنها در سوره مبارکه «دخان» در موارد دیگر هم آمده که اصلاً لعب در کار ما نیست [۱۵] از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند امام بعد از شما کیست فرمود کسی که «لا یلهو و لا یلعب» امام هفتم کسی است که اهل بازی نیست طولی نکشید که وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیه) بچه‌ای بود وارد شده برّه‌ای همراه او بود به این برّه گفت: «اسجدی لرّبک» بعد فوراً وجود مبارک امام صادق این کودک را یعنی امام کاظم(سلام الله علیه) را در بغل گرفت فرمود: «بأبی و أمّی من لا یلهو و لا یلعب» [۱۶] «این می‌شود امام؛ درست است گوسفند با افراد عادی حرف نمی‌زند ولی خب با ولیّ الله که حرف می‌زند ولیّ الله هم می‌تواند به او دستور بدهد فرمود: «اسجدی لرّبک» خب این می‌شود «لا یلهو و لا یلعب» اینها حاضر نیستند حیوانات را به بازی بگیرند چه رسد به جامعه انسانی. قسمت/۱۳/عنکبوت

قضا و قدر

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (مطرح است این است که برخیها فکر می‌کردند وجود مبارک □ آن حضرت چون خاتم انبیاست(علیهم السلام) (رحلت نمی‌کند زیرا اگر آن حضرت رحلت کرد شریعتش منقطع می‌شود در حالی که او خاتم انبیاست غافل از اینکه شریعت می‌ماند و ائمه معصومین(علیهم السلام) (حافظان شریعت اند و با مرگ پیامبر شریعت از بین نخواهد رفت لذا فرمود): إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (در آن آیه، در این آیه هم فرمود): وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ (این جریان طرح مرگ نسبت به آن حضرت که فرمود): وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ (بعد فرمود): أَفَأَنْ مَتَّ فَهُمْ فَرَمُودَ: فَهُمْ الْخَالِدُونَ (با الف و لام یعنی آنها فقط مخلدند؟ هرگز چنین چیزی نیست برای « فهم خالدون » (نفرمود اینکه هر کسی محکوم به مرگ است و می‌میرد این یک قضا الهی است یک اصل کلی است که تغییرناپذیر است) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (این مرگ برای همه اصلی است کلی به عنوان قضا الهی نه قدر، هر کسی می‌میرد این یک اصل کلی است) « اینک در تلقین میّت گفته می‌شود « الموتُ حقٌّ بالضرورة » است و استثناپذیر هم نیست مرگ در عالم دنیا ضروری است یعنی این مرگ یک امر ثابتی است مخصوص به شما که الآن در لحد هستید نیست به مُرده می‌گویند که آن « الموت حق یعنی « حق » و مانند آن « إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ و إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا » حادثه ای که برای شما پیش آمد برای همه پیش می‌آید

این چنین نیست که تخصیص پذیر باشد و تقییدپذیر باشد بعضیها بمیرند بعضیها نمیرند این اصل کلی است به عنوان « ثابت » « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (اما حالا اشخاص در چه مدتی زندگی کنند چه موقع بمیرند اینها) لا يُبدَل و لا يُحوَّل » قضای الهی که به قَدَر الهی برمی گردد نه قضای الهی قابل تغییر هم هست خدای سبحان می فرماید برای فلان شخص تا فلان مدت به نحو اقتضا نه سبب تام مقدر شده است که او زنده بماند و چون او در عالم حرکت است مثل سایر موجوداتی که در عالم طبیعت اند و تغییر در عالم حرکت هست علل و عوامل فراوانی برای کم شدن یا برای زیاد شدن این عمر هست اگر اهل صدقه بود رَحِم بود اهل رعایت بهداشت بود اگر اهل رعایت تغذیه سالم بود عمر طولانی تری می کند اگر اهل دعا و صدقه □ اهل ص له رَحِم و رعایت بهداشت و اینها نبود عمر کمتری می کند پس اصل قضا تغییرناپذیر است که مرگ برای همه (كُلُّ □ و ص له نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (این مطلب اول. ص ۶۸ : قسمت ۲۶/انبیا

مطلب دوم مربوط به قَدَر است که فلان شخص چه اندازه عمر اوست این در حد قَدَر است نه قضا و تغییرپذیر هم هست .سوم آن است که تغییر یا به زیاد است یا به نقیصه، چهارم آن است که راههای زیاده کاملاً مشخص است هم راههای معنوی او رَحِم و امثال ذلک هم راههای مادی او که رعایت بهداشت و درمان است .چه اینکه راههای تغییر به □ مثل دعا و صدقه و صله رَحِم و □ طرف کوتاه شدن هم مشخص است هم راههای معنوی که سبب کوتاه شدن عمر است مثل قطع صدقه، قطع ص له مانند آن، هم راههای مادی که رعایت نکردن بهداشت و تغذیه است گفتند تا اشتها به غذا نداری کنار سفره ننشین یک مقدار مانده سیر بشوی از کنار سفره برخیز الان اکثر بیماریها همین بیماریهای گوارشی است مربوط به پُرخوری و بدخوری است درست است یک بیماریها در اثر تصادف یا علل و عوامل پیش بینی نشده مطرح است اما تقریباً آنها بیست درصد بیماریهاست هشتاد درصد بیماریها در اثر همین رعایت نکردن دستورات دینی است پُرخوری و بدخوری این عامل مرگ است دیگر یک عامل بیماری است و اگر کسی رعایت نکند این دستورات اسلامی را که اهل اسراف نباشد اهل تفریط نباشد

پُرخور نباشد بدخور نباشد دو بار غذا در دستورات اسلامی گفتند کافی است این روزه از بهترین برکات دینی است که هم همین است الان غالب این مَطبَهای که مربوط به دستگاههای گوارشی است « صوموا تصحَّ » آثار معنوی دارد هم آثار صحّت پر از بیمار است از بس بدخوری و پُرخوری دامنگیر این بشر هست .خب، اگر انسان اینها را رعایت نکرد خب عمرش کوتاه می شود. ص ۶۹ قسمت ۲۶/انبیا

مطلب ششم این است که تردید برای خود شخص هست نه برای مبادی عالیّه ذات اقدس الهی می داند که این شخص با خود، با انتخاب خود، با اختیار خود، با تصمیم خود آن راه طولانی شدن عمر را طی می کند با اینکه می تواند آن راه □ اراده را طی نکند و می داند که چون این شخص هم با علل معنوی و علل مادی را طی می کند به آن مقصد می رسد که عمرش طولانی باشد پس تردید و ابهام در مبادی عالیّه نیست یقیناً خدا می داند که فلان شخص در فلان وقت می میرد و اگر بیراهه و کج راهه رفت راههای معنوی را رعایت نکرد، راههای

مادی بهداشت و درمان را رعایت نکرد عمرش کوتاه می شود و ذات اقدس الهی می داند که این شخص با اراده و اختیار و انتخاب و میل خود با اینکه می توانست به راه باشد بیراهه می رود و عمرش کوتاه است بنابراین برای خدای سبحان مشخص است که فلان شخص در فلان لحظه خواهد مُرد هیچ ابهامی در آن نیست اما اینکه فلان شخص در فلان وقت می میرد این می توانست عمر طولانی داشته باشد ولی به سوء اختیار خودش این راه را نرفت پس قَدَر قابل تغییر هست و قضا قابل تغییر نیست یعنی کسی بخواهد جلوی مرگ را بگیرد ممکن نیست) «كُلُّ نَفْسٍ أَمْرٌ» «إِنَّ الْمَوْتَ ثَابِتٌ لَا يَخْتَلِفُ وَلَا يَتَخَلَّفُ» «يَعْنِي» «إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ» «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (و در تلقین مُرده هم که می گوییم بدان ضروری است موت حق است مثل اینکه دو دوتا چهارتا حق است کسی در اینجا نمی تواند دائماً باشد اما قدر تغییرپذیر هست

به حُسن انتخاب یا سوء اختیار خودش شخص وابسته است جمع بندی شده اش را مبادی عالیه مخصوصاً ذات اقدس الهی می ضرورت مرگ در بحثهای روز قبل اشاره شد که عالم دنیا، عالم حرکت است حرکت با □ داند این هم یک مطلب .درباره ابدیت جمع نمی شود موجودی دائماً حرکت کند اگر موجودی دائماً حرکت کند یعنی مقصدی در کار نیست مقصودی در کار نیست این می شود عبس چون حرکت برای رسیدن به یک هدف است چنین چیزی نمی تواند دائم باشد پس حرکت در عالم طبیعت هست یک، و هر حرکتی منقطع الآخر است چون به هدف می رسد دو، پس دنیا منقطع الآخر است به مقصد می رسد این نتیجه این یک برهان یک حدّ وسط .برهان دیگر که حدّ وسط دیگر دارد این است که خدای سبحان این عالم را عالم ابتلا و امتحان قرار داد امتحان بی هدف و نتیجه نخواهد بود دائماً در حال امتحان بودن این لغو است امتحان برای آن است که معلوم بشود چه کسی مقبول است و چه کسی مردود آن که مقبول است اهل بهشت است و آن که مردود است گرفتار دوزخ، امتحان با ابدیت سازگار نیست مرتّب خدای سبحان امتحان می کند این چنین نیست پس طبق این دو برهان که تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط متعدّد نباشد یکی باشد منتها به دو تقریر این یک برهان است وحدت و کثرت برهان به وحدت و کثرت آن حدود وُسطای آنهاست چون دوتا حدّ وسط است دوتا برهان است برای ثابت کردن پس) «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (این اصل هم تخصیص پذیر نیست تغییرپذیر «إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ» ، «الْمَوْتَ ضَرُورِيٌّ» نیست و مانند آن، جناب فخررازی می گوید این آیه تخصیص خورده است برای اینکه خدای سبحان حیّ لا یموت است

یک، جمادات مرگی ندارند این دو، پس از بالا و پایین از عالی و سافل این آیه عموم تخصیص خورده است غافل از اینکه روح و □ خروج آنها به تخ □ صص است نه تخصیص اینکه ذات اقدس الهی فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (این نفس مجموعه هر نفسی این طور است) «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا» «مَنْ قَتَلَ النَّفْسَ بَغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» «بَدَنٌ أَسْتَمِثْلُ أَيْنَكِهِ مِي گُويِيم

أَح □ ض رت (هر نفسی می داند و هر نفسی به اعمال خودش آگاه است یا هر نفسی در برابر اعمالش مجزی است این نفس و مانند آن نفس بر « مائده □ « مبارکه □ روح و بدن است نه نفس به معنای ذات باشد گرچه در بخش پایانی سوره □ مجموعه ذات اقدس الهی اطلاق شده است که وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه (عرض کرد) «تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي مَحَلِّ بَحْثِ أَخَذَ شَدِيدٌ أَسْتَمِثْلُ أَيْنَكِهِ □ آن نفس به معنی

ذات است این نفسی که در آیه « فی ذاته » (نَفْسِكَ،) فی نَفْسِكَ (یعنی انسان نفس اطلاق می شود) کُلُّ رُوح و بدن است که به انسان می گوئیم دارای نفس است یا بر خود مجموعه □ مجموعه نَفْسِ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ (نه به معنای ذات چون به معنای ذات نیست نه شامل ذات اقدس الهی می شود نه شامل جمادات، جمادات ذاتی دارند می گوئیم فی نفسه یعنی فی ذاته بنابراین این آیه همچنان به عموم خود باقی است و تخصیص پذیر نیست) کُلُّ مربوط به طُعم است انسان مَرَه را « ذُقْ » نَفْسِ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ. (مطلب دیگری که جناب فخررازی دارد این است که می گوئیم

مجاز است در این گونه از موارد اگر عموم « ذُقْ » می چشد و مرگ طعم ندارد جزء طعم و مَطعومات نیست پس به کارگیری در خصوص طعم به « ذق » مجاز باشد یا مثلاً معنای دیگری اراده شده باشد محذوری ندارد حالا اصرار ایشان این است که کار می رود و مجاز است در حالی که) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (به مطلق عذاب است ولو انسان نچشد و با لامسه درک بکند وقتی تبهکاری را، کافری را در قیامت عذاب می کنند می گویند تو چون در دنیا عزیز بی جهت بودی هر بی جهتی یک باجهتی را در درونش دارد کسی که عزیز بی جهت است دلیل باجهت است و در قیامت حق ظهور می کند و حق این شخص دلیل بودن است لذا فرمود عذاب معین دارد، عذاب هون دارد اینها در قیامت خزی دارند، رسوایی دارند چون در دنیا عزیز بی جهت بودند یک، هر بی جهتی یک باجهتی دارد اگر کسی عزیز بی جهت بود دلیل باجهت است دیگر معنا ندارد که ذلت او هم بی جهت باشد وگرنه ارتفاع متقابلین است اگر عزیز کاذب بود دلیل صادق است و قیامت ظرف ظهور حق و صدق است

آنچه حق است ظاهر می شود آنچه صدق است ظاهر می شود دو، لذا در قیامت اینها عذاب هون دارند، عذاب مُهین دارند یک عده می فرماید عذاب □ رسوایی و بی آبرویی برای اینهاست حالا آن عذابهای بدنی مطلب دیگر است اما اینکه درباره هون دارند، عذاب مُهین دارند اهانت می شوند، تحقیر می شوند برای اینکه در دنیا احترام بی جا دیدند. خوب، چون ممکن نیست که هر دو دروغ باشد هر دو خلاف باشد. این گروه که عزیز بی جهت بودند و دلیل باجهت در قیامت به آنها می گویند) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (کریم بی جهت بودی حالا لثیم باجهتی، عزیز بی جهت بودی دلیل باجهتی حالا بچش اینکه می گویند بچش تنها چشیدنی به او نمی دهند اگر بدنش هم داغ بکنند می گویند بچش این نظیر همان اکل است که) لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (اکل یعنی مال مردم خوردن این کنایه از مطلق غصب است اگر کسی فرش مردم را غصب کرد می گویند مال مردم را خورد پس جناب فخررازی باید عنایت کنند که در این گونه از موارد منظور مطلق ادراک است ذائقه. خوب،) کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ (اصرار ایشان و امثال ایشان این است که این اسناد مجاز است و □ نه فقط چشایی به وسیله خود مرگ اولاً جزء طعم نیست و ثانیاً مرگ یک امر عدمی است قبل از اینکه او بیاید که مذوقی در کار نیست تا کسی او را بچشد بعد از اینکه او آمد ذائقی در کار نیست تا بچشد وقتی او آمد بساط انسان برچیده می شود دیگر، پس یا مُدْرِك نیست یا مُدْرِك نیست یا مذوق نیست یا ذائق نیست قبل از آمدن مرگ مذوقی در کار نیست تا انسان بچشد وقتی آمد به حیات انسان خاتمه می دهد انسان دیگر ذوقی ندارد، ادراکی ندارد مُرده است دیگر. این سخن هم

مَلَائِكُمْ ثُمَّ تَرَدُّونَ (یعنی شما می روید) إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ (نه با هم می قیامت نیست در بهشت نیست در □
روید این را همین جا می گذارید خودتان می روید مرگ دیگر در برزخ نیست در صحنه جهنم هم نیست انسان
وقتی که وارد برزخ شد ابدی خواهد شد که خواهد بود این ابدیت ماست بنابراین مرگ چیزی نیست که به
همراه ما در برزخ بیاید در قیامت بیاید یک امر وجودی هست اما جایش همین جاست همان طوری که امتحان
جایش اینجاست همان طوری که حرکت جایش اینجاست همان طوری که استکبار جایش اینجاست اینجا
خواصی دارد موجودی که در اینجا هست که اهل اینجا باشد وطنش اینجاست دیگر وارد برزخ نمی شود دیگر
در برزخ کسی از ما سؤال نمی کند شما نماز بخوان روزه بگیر از برزخ دستور نمی خواهند که تکلیفات الهی
انجام بده امتحان و دستورات و اینها همه اش برای دنیا است. خب، پس بنابراین انسان مرگ را می میراند و
انسان فاتح مرگ است در این مَصَاف و انسان ذائق مرگ است و مرگ را هضم می کند. در جریان رجوع هم که
فرمود شما به طرف پروردگارتان مراجعه می کنید برخیز طبق جناب امام رازی فکر کردند از این تناسخیه که
این آیه ناظر به تناسخ است مستحضرید ما برای اثبات معاد صِرف اینکه خدای سبحان حکیم است و عادل
است یک روز جزایی باید داشته باشد محکمه ای باید باشد تا از ظالم انتقام بگیرند به داد مظلوم برسند

اینها را هم تناسخیه قبول دارند بله □ اینها حق است همه □ برهان حکمت و همچنین برهان عدل اینها
نیمی از راه است همه انسان تبهکار باید کیفر بپردازد انسان پرهیزگار باید پاداش ببیند این حق است اما آنها
می گویند این پاداش و کیفر در همین دنیا است یعنی روحی که بدن قبلی را رها کرده بعد از مرگ وارد بدن
دیگر می شود حالا یا پاداش می بیند یا کیفر بعضیها در بیراهه روی قبلی است تا ما تناسخ را باطل □ تلخی
قبلی است بعضیها خیلی معذب اند این نتیجه □ عمر خیلی مرده اند این نتیجه تناسخ مسئله ثابت □
استحاله □ نکنیم معاد ثابت نمی شود لذا صِرف عدل، صرف محکمه داشتن، حکیم بودن خدا به ضمیمه
خود بدن است یعنی این بدن با سیرِ جوهری این میوه را پیدا می کند □ می شود اجمال مسئله تناسخ این
است که روح میوه خود بدن است یعنی این بدن با سیرِ جوهری این میوه را پیدا می کند درخت را می شود
پیوند زد نهالی را می شود پیوند زد اما میوه را نمی شود پیوند زد یعنی درختی که میوه ندارد میوه بدن است
این درختِ بدن کم کم رشد می کند بالنده می شود □ درختی را شما بچسبانید به این، این قبول نمی کند
روح میوه او روح اوست این چنین نیست که روحی از بدن دیگر به این بدن تعلق بگیرد اگر این بدن تازه به
دنیا □ میوه می دهد و میوه آمده روحی که مربوط به بدنهای دیگر است هرگز به این تعلق نمی گیرد رجوع
هم اختصاصی به انسان ندارد تا از جریان اشیاء به طرف خدا رجوع می کند (إِلَى اللَّهِ) □ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (اینها
تناسخ در بیاورند در بخشی از آیات قرآن کریم فرمود همه تُرْجَعُ الْأُمُورُ (عمده آن است هم مرگ حالا یک
محلّ ابتلای اخلاقی ما هم هست محلّ ابتلای روزانه ما هم هست و اساس کار ما این است که ما این مرگ را
فراموش کردیم چون اگر مرگ را فراموش نمی کردیم که این مشکلات دامنگیرمان نمی فاعل اما « زیدٌ فعل
«مات» وقتی به او بگویی ترکیب بکن می گوید « مات زیدٌ » شد مرگ در حقیقت نحوی که می گوید

شما دنبال رفع و نصبی یا فاعل « زید اگر فاعل بُود کی ز مرگ خویشتن غافل بُود » « مات زید » بالأخره آن بزرگان می گویند همین که یک کلمه را مرفوع خواندی این می شود فاعل !اینکه قابل است چه کسی فاعل « مَنْ صَدَرَ عَنْهُ الْفِعْلُ » چیست که است اگر بخواهیم مرگ را همین را به حکیم که اسناد می دهید بگویند بله، انسان فاعل موت است در موت ارادی ببینید

موتوا قبل أن « چطور حل می کند تا ببینیم موت طبیعی حالا مثل اینکه دارند اذان می گویند ما دو گونه موت داریم یک داریم این حرف برای مولوی است در اوایل طلبگی ما که صرف و میر و « زید اگر فاعل بودی « «مات زید» داریم یک « تموتوا نمی دانم این اوایل می خواندیم می گفتند که این شعر را برای ما می خواندند دیگر نمی گفتند این شعر برای چه کسی است

این شعر این چنین نیست شعر طرز « زید اگر فاعل بُود کی ز مرگ خویشتن غافل بُود » « مات زید » و معنایش چیست می گفتند

دیگر است که آن زید عاظر است نه فاعل آن طوری که ادیب معنا می کند زید قابل است به تعبیر ایشان در بیت بعدی مفعول است نه فاعل، اما آن طوری که خود حکیم یا عارف معنا می کند ممکن است که خود زید بشود فاعل. ص ۷ : قسمت ۲۶/انبیا

قضای الهی دو قسم است یک قضای تکوینی است که تخلف پذیر نیست ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [۱۰] آن قضای تکوینی است که « لا مرد له [۱۱] » اما قضای تشریحی این قضای تشریحی یک وقت مربوط به احکام فقهی است نظیر نماز و روزه و امثال ذلک یک وقت مسائل سیاسی و اجتماعی و اداره جامعه است در این بخش از آیات که فرمود: ﴿إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا﴾ که مفرد آورد ظاهراً ناظر به این است که اگر به دستور خدای سبحان وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که ولایت او ثابت شده است ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [۱۲] دستوری دادند هیچ کس حق ندارد بگوید من مختارم می خواهم عمل بکنم می خواهم عمل نکنم ﴿إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا﴾ این امر را خدای سبحان فرمود لازم الاتباع است این امر جزء امرالله نیست امرالله همان احکام الهی است امرالله نظیر صوم و صلوات دیگر جا برای مشورت و امثال ذلک نیست اما امر مردمی مسائل سیاسی مسائل اجتماعی مسائل اقتصادی مسائل فرهنگی آن مسائل عمومی اینها جزء امرالناس است در سوره مبارکه «شوری» فرمود احکام که دیگر جا برای مشورت نیست احکام، امرالله است نه امرالناس اما وقتی مسائل مردمی شد کیفیت اداره کشور شد کیفیت اداره شهر شد می شود امرالناس فرمود: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [۱۳] نه «امر الله شوری بینهم» احکام خدا با مشورت مردم حل نمی شود احکام خدا به دستور خدا حل می شود اما کیفیت اداره شهر کدام خیابان یک طرفه بشود کدام خیابان دو طرفه بشود کشور به طرف صنعتی برود یا کشور به طرف کشاورزی برود اینها جزء امور مردم است که با مشورت باید حل کنند پس ما یک

امرالله داریم که این با مشورت نیست یک امرالناس داریم که این با مشورت است می‌شود ﴿أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾.

پرسش: اینکه جدایی دین از سیاست است؟

پاسخ: نه، برای اینکه ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ حالا معلوم شد ما یک امرالله داریم یک امرالناس داریم امرالله که حکم شرعی است با مشورت مردم حل نمی‌شود امرالناس است که ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾. اصرار قرآن بر لزوم ولایت معصوم بر «امرناس» و متابعت آن همین امرالناس که ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ است وقتی دین دخالت کرده همه باید تابع باشند لذا اصرار قرآن کریم در اینجا به تعبیر سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) که اسم ظاهر را به جای ضمیر می‌آورد برای همین جهت است که دین از سیاست جدا نیست فرمود «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ فَيُهْطِعُونَ بِالْحُكْمِ» بلکه اصرار دارد بگوید که این امر، امر مردم است این امر سیاسی است امر اجتماعی است همین امری که ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ است ولی وقتی دین دخالت کرد همه باید تابع باشند [۱۴] فرمود: ﴿إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ همین «أَمْرِهِمْ» که در سوره «شوری» آمده ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ خود شوری هم باید تحت نظر ولیّ مسلمین باشد برای اینکه اگر ﴿النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ هست که هست، اگر درباره امر مردمی یک نظری دادند هیچ کس حق دخالت ندارد فرمود در جریان تبوک، اسامه فرمانده لشکر است همه باید اطاعت کنند در جریان خندق، ابن امّ مکتوم باید در مدینه سرپرستی را به عهده بگیرد کسی حق دخالت ندارد فرمود امر، امر مردم است ولی امر مردم را ولیّ مردم باید رهبری کند، اگر می‌فرمود «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ فَيُهْطِعُونَ بِالْحُكْمِ» این قدر شفاف نبود که این امر، چه امری است اما وقتی بالصراحه اسم ظاهر را به جای ضمیر می‌نشانند با اینکه می‌توانست بفرماید «فیه» اسم ظاهر را با این اضافه‌ای که او را همراهی می‌کند آورد برای آن است که ثابت کند امر مردم تحت هدایت اولیای الهی است در اینجا کسی حق دخالت ندارد ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.

استفاده لزوم ولایت غیر معصوم بر «امرناس» و متابعت آن از روایات

درباره معصومین، ما حرفی نداریم برای اینکه آنها ولیّ مطلق الهی‌اند و خودشان می‌دانند چه کار کنند اما درباره غیر معصومین همان بیان لطیف مرحوم صاحب جوهر هست این حدیث شریف که اگر کسی را در آنها باشد چه در مقبوله چه در مشهوره ابی‌خدیجه که فقیه جامع‌الشرايط را فرمودند ما نایب خود قرار دادیم حکم قرار دادیم حاکم قرار دادیم اگر کسی حرف اینها را رد کند «الرادّ علی الله [۱۵]» آن بیان مرحوم صاحب جوهر این است که این اطلاق حرمت رد، شامل خود حکم و حاکم هم می‌شود اگر کسی حکم بود و قاضی بود و حکمی صادر کرد نقض این حکم و بر خلاف این حکم عمل کردن حرام است حتی بر خودش، اگر حاکمی حکم ولایی کرد مثل میرزای شیرازی (رضوان الله علیه) که تنباکو را تحریم کرد نقض آن حکم حرام است حتی بر خودش این مضمون «الرادّ علیه الرادّ علینا [۱۶]» به فرمایش ایشان اطلاق حرمت رد، او را هم شامل می‌شود.

تبیین ولایت فقه بر «امرناس» نه شخص فقیه

بر اساس این تحلیل معلوم می‌شود ما ولایت فقیه نداریم ولایت فقه داریم ولایت حاکم نداریم ولایت قرآن و عترت داریم از این بهتر چیست شخص بر مردم حکومت نمی‌کند دین بر مردم حکومت می‌کند اگر دین بر مردم حکومت می‌کند او حق نقض هم ندارد خب از این لطیف‌تر چه چیزی می‌خواهیم این می‌شود آزادی این چنین نیست که شخص در اسلام حکومت بکند اگر شخص حاکم بود خودش می‌شد ما فوق قانون، دیگر خودش اگر حکم خودش را نقض بکند عیب ندارد اما وقتی به تعبیر لطیف صاحب جواهر اطلاق حرمت رد، خود او را هم شامل می‌شود معلوم می‌شود ولایت فقاهاست نه ولایت فقیه، ولایت عدالت است نه ولایت عادل. این کتاب ولایت فقیه که سی سال قبل چاپ شد عنوانش را ملاحظه کردید عنوان کتاب این است که ولایت فقاهاست و عدالت خب این از بالاتر و از این آزادی و آزادانه‌تر چیست؟!

ولایت فقیه، فعل تشریعی خدا و تخلف‌پذیری آن

پرسش: استاد در همان جا ولایت فقیه را فعل خدا می‌دانید، فعل خدا هم مربوط به اراده تکوینی است.

پاسخ: ولایت فقیه، فعل تشریعی خداست دستور الهی است اگر دستور تکوینی باشد که مخالفتش محال است

فعل تکوینی خدا مثل لیل و نهار، کسی جلوی لیل و نهار را نمی‌تواند بگیرد کسی جلوی مرگ را نمی‌تواند بگیرد ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [۱۷] فعل تکوینی خدا ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اینکه معصیت‌پذیر است برای اینکه فعل تشریعی خداست فعل تشریعی هم قبلاً ملاحظه فرمودید خداوند اراده کرده که انسان با اختیار و اراده خودش فلان کار را انجام بدهد فرمود انسان بین التجدید خلق شده [۱۸] حالا یا قبول یا نکول، اگر قبول کرد فله الجنة و اگر نکول کرد فعليه النار این با تشریح همراه است اگر تکوین باشد که دیگر تخلف‌پذیر نیست.

ولایت تکوینی تخلف‌پذیر نیست ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ این ولایت تشریعی است یعنی بر ما واجب است که رهبری علی و اولاد علی (علیهم السلام) را بپذیریم بر ما واجب است در عصر غیبت، ولایت فقیه جامع‌الشرایط را بپذیریم اینها امر تشریعی است و بازگشت این امر تشریعی به این است که فقه بر ما حاکم است عدل بر ما حاکم است نه شخص، به دلیل همان اطلاق بیان صاحب جواهر که اگر شخص حاکم بود می‌شد فوق قانون؛ خودش می‌توانست حکم را نقض بکند از اینکه حرمت رد و حرمت نقض، خود او را شامل می‌شود معلوم می‌شود فقه حاکم است خب از این بهتر چیست، عدل حاکم است خب از این بهتر چیست.

ضلالت و گمراهی، ثمره تخلف از ولایت فقه و فقیه

پرسش: حضرت امام فرمودند پیرو ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این مملکت نرسد.

پاسخ: یعنی ولایت فقه، خود امام (رضوان الله علیه) فرمود من اگر ذره‌ای تخلف بکنم مشکل پیدا می‌کنم این را هم فرمود.

این حکم اول بود که کسی حق تخلف ندارد حکم بعدی همان را تأکید کرد که اگر کسی خدا را معصیت کند و رسول خدا را معصیت کند ضلالت و گمراهی روشنی‌دامنگیر او شده است این هم مخالفت رسول کرده هم مخالفت خدا کرده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد او خلاف کرده خداوند دستور داد فرمود: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ این را مخالفت کرده و امثال ذلک.

پرسش: در معصومین دین حاکم است یا معصوم حاکم است؟

پاسخ: برای همه معصومین، دین حاکم است آنها هم می‌گویند: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [۱۹].

پرسش: ولایت فقیه تعیینی است؟

پاسخ: درباره معصومین تعیینی است درباره غیر معصوم به اطلاقات ادله است.

امر به اطاعت رسول، زمینه‌ساز پذیرش ابطال سنت‌های جاهلی

فرمود اینها مقدمه است برای حکمی که در مدینه می‌خواهد آن حکم را تقریر کند وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شدند هم مسائل رهبری و سیاسی و تحکیم نظام را پی‌ریزی کردند هم بسیاری از احکام فقهی را بیان کردند و هم آن سنت‌های جاهلی را ابطال کردند ابطال سنت‌های جاهلی کار آسانی نبود ابداع دستورهای شرعی خیلی دشوار نبود که نماز بخوانید روزه بگیرید اما آن کارهایی که در جاهلیت انجام می‌دادند و برای آنها ملکه شد ترک آنها بسیار سخت است. قسمت ۱۵/احزاب

ابلاغ ولایت وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) حضرت مطابق آنچه در آیه ۶۷ سوره مبارکه «مائده» آمده است بخواهد در برابر این اعراب متعصب جاهلی داماد خود و پسر عموی خود را به عنوان جانشین و وصی قرار بدهد خب اینها تحمل نمی‌کنند آیه ولایت وجود مبارک حضرت که آمد وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مقدار صبر کرد آیه ۶۷ سوره مبارکه «مائده» این است ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ﴾ اگر ولایت علی(سلام الله علیه) را ابلاغ نکنی اصلاً از دین خبری نیست برای اینکه بساط دین برچیده می‌شود ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ برای اینکه خب حالا شما رحلت می‌کنی اینها هم بساط کل دین را برمی‌چینند کسی باید باشد حرف ما را حفظ بکند.

تبیین روایت مشروط نمودن خلقت معصومین به وجود فاطمه(سلام الله علیها)

اینکه خداوند فرمود اگر حضرت زهرا(سلام الله علیها) نبود ما اینها [پیامبر و حضرت علی] را خلق نمی‌کردیم

برای اینکه یازده امام حافظ دین‌اند اگر وجود مبارک صدیقه کبرا نبود این یازده امام نبودند اثری از دین نمی‌ماند نه اینکه حضرت زهرا(سلام الله علیها) از وجود مبارک پیغمبر بالاتر است حفظ دین به وسیله این یازده امام است آن وقت اگر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و یازده امام نباشند دیگر دینی نمی‌ماند اما آن که دین را الی یوم القیامه نگه می‌دارد و آخرینش وقتی ظهور کرد جهان را پر از عدل و داد می‌کند به برکت همین کوثر است لذا در آن روایات آمده است اگر زهرا(سلام الله علیها) نبود آنها خلق نمی‌شدند.

بررسی تساوی نفی رسالت با عدم ابلاغ ولایت علی(علیه السلام) در غدیر

بنابراین فرمود اگر تو جریان ولایت را مطرح نکنی مگر سقیفه می‌تواند دین مردم را حفظ بکند این غدیر است که دین مردم را حفظ می‌کند اصل رسالتت زیر سؤال می‌رود ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ نه این است که اگر این را ابلاغ نکنی و تبلیغ نکنی مأموریتت را درباره حضرت امیر ابلاغ نکردی و گرنه این می‌شود اتحاد مقدم و تالی، اتحاد مقدم و تالی هم مستهجن است مثل اینکه بگویند اگر نرفتی، نرفتی اگر رفتی، رفتی خب این مقدم و تالی یکی شده بی‌نتیجه است «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ فِي أَمْرِ الْوَلِيِّ» نیست، «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ» یعنی اصل رسالت را برای اینکه ما تو را فرستادیم که خاتم انبیا باشی خاتم انبیا معنایش این است

که دو اصل کلی را داری همگانی و همیشگی، دینت همگانی است کل نسل‌ها را شامل می‌شود همیشگی هم است الی یوم القیامه است خب تو این دو اصل را با چه چیزی می‌خواهی حفظ بکنی رسالت تو با کلیت و دوام همراه است این کلیت و دوام به وسیله علی و اولاد علی است پس اگر تو این را نگویی، اصل رسالت را نگفتی وقت مقدم و تالی غیر هم‌اند و نتیجه می‌دهد و گرنه این طور معنا کنیم که اگر تو جریان حضرت امیر را نگفتی رسالتت را درباره ولایت پیاده نکردی این اتحاد مقدم و تالی است اتحاد شرط و جزاست و مستهجن است پس ﴿إِنْ لَمْ تَفْعَلْ﴾ اگر جریان غدیر و ولایت را طرح نکردی اصل رسالتت زیر سؤال است برای اینکه رسالت بی‌ولایت، بی‌هدف است.

سرّ هراسناکی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از ابلاغ ولایت علی(علیه السلام) و وعده الهی بر نصرت او همان طوری که آنجا فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ در سوره مبارکه «مائده» ذیل این آیه بحثش گذشت که فرمود پیامبر از چه چیزی می‌ترسید جریان غدیر بعد از فتح مکه بود که همه نیروهای مسلح خلع سلاح شدند حالا بعضی‌ها «اسلموا» بعضی‌ها «استسلموا» [۲۱] «پس حضرت از کسی هراس نداشت کلّ جزیره العرب خاضع بودند آن وقتی که شمشیر در دست دیگران بود حضرت نمی‌ترسید خدای سبحان درباره حضرت فرمود: ﴿لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ﴾ [۲۲] امام، تقیه دارد ولی پیغمبر که تقیه ندارد فرمود: ﴿لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ﴾ همه شمشیر به دست‌اند تو تنهایی اصلاً نترس و حضرت هم اصلاً هراسی نداشت تقیه برای امام است نه برای پیغمبر. فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ خدا تو را از مردم حفظ می‌کند از چه چیزی حفظ می‌کند پیامبر از چه چیزی می‌ترسید از کسی می‌ترسید؟ آن وقتی که همه مسلح بودند پیامبر ترسی نداشت الان که همه خلع سلاح شدند پس ترس نظامی نداشت می‌شود ترس سیاسی و اجتماعی که مبدا اینها قبول نکنند اعتراض کنند از دین فاصله بگیرند فرمود از این امور هراس نداشته باش خدا رسالت تو و موقعیت تو را حفظ می‌کند اینجا هم همین طور است فرمود این کار جاهلی و سنت جاهلی را باید برداری اگر می‌ترسی دیگران اعتراض بکنند ما حفظ می‌کنیم باید از خدا بترسی نه از دیگران. بعد هم همین را تثبیت می‌کند که مبلغان الهی، رسولان الهی در ترس، موحدند ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [۲۳] اینها در ترس هم موحدند فرمود شما نگران نباش! همسر سابق پسرخواندهات را ما به زوجیت تو قرار دادیم ﴿زَوَّجْنَاكَهَا﴾ این را به عنوان همسر بپذیر تا جلوی این سنت جاهلی را بگیری ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾ البته مادامی که همسر دیگری است که ازدواج با ذات‌البعل حرام است وقتی که آنها یا بالموت یا بالطلاق از یکدیگر جدا شدند این شخص می‌تواند با همسر سابق پسرخوانده‌اش ازدواج کند ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾. قسمت/ «۱۵/ احزاب

ایرادهای وارده بر کتاب روح‌القوانین

اینکه در روح‌القوانین و امثال آن آمده که گفتند حکومت‌ها چهار قسم‌اند اینها بر اساس اینکه حکومت دینی را اصلاً مطرح نکرده بودند آمدند گفتند حکومت چهار قسم است اینکه آن نویسنده فرانسوی این را گفته به زبان عربی و عبری و فارسی و ترکی ترجمه شده و این کتاب روح‌القوانین سگه قبولی خورده این نقص‌های فراوانی دارد.

اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح‌القوانین

آنها می‌گویند حکومت همین چهار قسم است یا حکومت فردی است بی‌قانون نظیر حکومت سلطنتی که قبلاً بود حکومت استبداد بود قبل از مسئله قانون و مجلس، شاه حاکم مطلق یک مملکت بود فرد حکومت می‌کرد نه جمع، قانونی هم در کار نبود فقط اراده شاهانه و ملوکانه بود این استبداد بود که قبل از وضع مجلس و مشروطیت و اینها وضع ایران یا بعضی کشورهای دیگر این‌طور بود این قسم اول. قسم دوم آن است که کشور حکومتش سلطنتی است اما بر اساس قانون، مجلسی هست و مصوباتی دارد و قانون اساسی دارد و مواد قانونی مجلس دارد منتها زعیم مملکت یک نفر است به نام شاه او باید اجراکننده قانون باشد این را می‌گویند حکومت سلطنتی، قسم سوم حکومت فرد نیست حکومت یک گروه و حزب است در کشوری دو حزب یا سه حزب هست و برابر اتفاقاتی که پیش می‌آید یک حزب موفق‌تر می‌شود آرای بیشتری کسب می‌کند آن حزب مکتبی دارد مرام‌نامه‌ای دارد برابر آن مکتب و آن مرام‌نامه مصوباتی دارد آن مصوبات را دولت اجرا می‌کند در حقیقت یک حزب دارد حکومت می‌کند قسم چهارم حکومت مردمی است نه اینکه حزب حکومت می‌کند مردم هر کسی را پذیرفتند و به او رأی دادند او می‌رود به مجلس و قانون تصویب می‌کنند و عده‌ای را هم باز بلاواسطه یا مع‌الواسطه مردم انتخاب می‌کنند که جزء مجریان قانون می‌شوند.

اشکال وارده بر اقسام چهارگانه حکومت از نظر کتاب روح‌القوانین

در این اقسام چهارگانه سخن از مردم‌سالاری هست اما سخن از مردم‌سالاری دینی نیست راه فنی‌اش این است که بالأخره بشر را قانون باید اداره کند هیچ چاره‌ای نیست این قانون یا الهی است یا بشری یعنی در حقیقت الحادی چون بشر منهای دین اگر بخواهد قانون را وضع کند می‌شود الحادی، قانونی که در کشور هست یا الهی است یا الحادی، اگر الحادی شد آن‌گاه آن چهار قسم مطرح است یا یک فرد است قانون همان رأی اوست که ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ [۱۸] حکم می‌کند یا مجلسی دارند که آرای آن نمایندگان تصویب‌کننده قانون است یا حزبی دارند یا عموم مردم انتخاب می‌کنند که اگر هم این قسم چهارم را قبول کردند می‌شود مردم‌سالاری دیگر مردم‌سالاری دینی نیست اگر دموکراسی هست دموکراسی مردمی است نه دموکراسی دینی اما اگر قانون حاکم بر ملت قانون الهی بود وحی بود - کما هو الحق - آن وقت این اشکالی دارد که چند شکل و چند صورت ممکن است که قانون الهی پیاده بشود.

وجود مبارک پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عهده‌دار حکومت دینی و مجری قانون الهی

وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که در مدینه آمد می‌خواهد حکومت تشکیل بدهد نظام

تأسیس کند نه نظام فردی که دیکتاتوری است نه نظام سلطنتی که آن هم از یک نظر دیکتاتوری است نه نظام

حزبی و نه نظام مردم‌سالاری عادی که دین در آن حکومت نکند می‌خواهد دین حکومت کند برای اینکه دین

حکومت کند فرمود ولایت امور شما را وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به عهده دارد.

چگونگی اولویت نبی مکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در اداره حکومت دینی

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ وقتی ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ اولی شد نسبت به غیر مؤمنین هم به طریق اولی از جان اینها

اولی و سزاوارتر است، چرا؟ برای اینکه هم به اینها مهربان و رئوف است که در سوره مبارکه «توبه»

گذشت ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [۱۹] هم مصلحت اینها را حکیمانه و بهتر از اینها می‌داند و هم مصلحت اینها را معصومانه آگاه است و هم مصلحت اینها را معصومانه اجرا می‌کند خب اگر معصومانه مصلحت یک ملت را می‌فهمد معصومانه هم اجرا می‌کند این یقیناً می‌شود اولیٰ ۰ این دیگر اولویت تعیینی است نه تفضیلی همان‌طور که جمله بعد که دارد ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ آن اولویت تعیینی است نه تفضیلی یعنی با بود طبقه اول به طبقه دوم اصلاً ارث نمی‌رسد یا با بود طبقه دوم اصلاً به طبقه سوم ارث نمی‌رسد اولویت تعیینی است اینجا هم با بود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تأسیس حکومت به احدی حق نمی‌رسد ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ این سنخ ولایت از سنخ ولایت متقابلی که در بخش‌هایی از سوره مبارکه «توبه» گذشت آن‌گونه نیست.

بررسی ولایت متقابلی و متعاملی

یک ولایت متقابلی است که «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ [۲۰]» که در روایات است یا در بخش‌هایی فرمود مؤمنین و مؤمنات ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ اینها حق ولایت دارند حق امر به معروف دارند حق نهی از منکر دارند این یک ولایت متقابل و متعاملی است که در آیه ۷۱ سوره مبارکه «توبه» گذشت ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ زید بر عمرو ولایت دارد عمرو بر زید ولایت دارد که بارها به عرضتان رسید مسئله امر به معروف یعنی امر به معروف، این کاری به تعلیم ندارد کاری به ارشاد ندارد کاری به موعظه ندارد کاری به سخنرانی ندارد کاری به تذکر ندارد کاری به تنبیه ندارد امر یعنی امر! اگر کسی مسئله‌ای را نمی‌دانست خب از باب تعلیم جاهل واجب است به او بگویند این دیگر امر به معروف نیست یا می‌داند ولی یادش رفته از باب تنبیه غافل باید متذکرش کرد اگر تذکر لازم باشد این امر به معروف نیست تعلیم جاهل، تنبیه غافل، تذکره ناسی و ساهی اینها امر به معروف نیست امر به معروف آن است که کسی مسئله را می‌داند موضوع را می‌داند حکم را می‌داند عالماً عامداً دارد گناه می‌کند اینجا انسان باید فرمان صادر کند که اگر آن شخص مؤتمر نشد به امر این امر دو گناه کرده یکی اینکه معصیت انجام داده یکی اینکه فرمان این آقا را گوش نداده این دارد فرمان می‌دهد این تعلیم نیست این سخنرانی نیست آنجا ولایت دارد ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ خب اگر کسی نخواست نماز بخواند پدر به او گفت باید نماز بخوانی این اگر نماز نخواند دو معصیت کرد یکی اینکه حرف پدر را گوش نداد یکی اینکه نماز نخوانده این‌طور نیست که امر به معروف یا نهی از منکر تعلیم باشد تذکره باشد اینها امر به معروف نیست فرمود این ولایت متقابلی است که طرفین نسبت به یکدیگر دارند این چنین نیست که این از سنخ ولایت انبیا و اولیا (علیهم الصلاة و علیهم السلام) باشد از آن قبیل نیست و از سنخ اطاعت دستوره‌های آنها هم نیست که آنها چیزی را دستور دادند گفتند خدا این چنین فرمود نماز این‌طور است روزه این‌طور است احکام حج و عمره این‌طور است آن در سوره «نساء» مشخص شده است در سوره «نساء» آیه ۵۹ این است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

وجوب اطاعت از دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیا و نمایندگان او

این ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ که آنجا هست هر احکامی را که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است اطاعتش واجب است چون از طرف ذات اقدس الهی است آنچه در آیه ۵۹ سوره مبارکه «نساء» بیان

فرمود همان مضمون را در آیه ۶۴ سوره «نساء» هم بیان کرد فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ خب اینها احکامی را از طرف ذات اقدس الهی آوردند واجب است اما فرمود اُسامه فرمانده جنگ است همه باید گوش بدهند بگویند چشم! دو نفر را بعد از فتح مکه یکی را مسئول امور فرهنگی کرده یکی مسئول امور اجتماعی سیاسی کرده یعنی به منزله اینکه یکی را فرماندار کرده یکی را مسئول امور آموزش و پرورش کرده اطاعت آنها واجب است این ولایت وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رهبری او، تدبیر جامعه، مدیریت جامعه چیز دیگر است از سنخ بیان احکام نیست که مثلاً درباره نماز فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي [۲۱]» «از آن قبیل نیست یا مفطرات صوم چیست مبطلات حج و عمره چیست آنها احکام فقهی است که صبغه رسالت دارد اما اینجا صبغه فرمانروایی دارد حالا مدینه است و می‌خواهد حکومت دینی تشکیل بدهد به رهبری خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با قانونی که ذات اقدس الهی دارد تصویب می‌کند این جزء محوری‌ترین بحث‌های این سوره است اما مسئله آیه تطهیر [۲۲] و امثال ذلک آنها جزء غرر آیات است و فضایل فراوان اهل بیت را ذکر می‌کند ولی نظیر آیه ولایت سوره مبارکه «مائده» نیست آن مسئله ولایت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [۲۳]، ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [۲۴] آنها محوری‌ترین بحث‌های دینی است آنکه مربوط به ولایت حضرت امیر(سلام الله علیه) است در سوره «مائده» اینکه مربوط به ولایت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) است در سوره «احزاب» اینها بحث‌های کلیدی و تأسیس نظام دینی‌اند که در سوره مبارکه «احزاب» مشخص شد در سوره مبارکه «مائده» مشخص شد و مانند آن.

دستور خداوند به علاقه‌مندی به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از جان قسمت ۳/احزاب /
 علت اولیٰ بودن پیامبر از جان انسان

اینکه فرمود اولاست از جان اولاست باید همه مصالح جان را بهتر از خود جان بداند چرا اولاست برای اینکه ما گاهی معصیت می‌کنیم به جان خودمان رحم نمی‌کنیم اما او ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْوْفٌ رَحِيمٌ﴾ این ﴿رَوْوْفٌ رَحِيمٌ﴾ دو اسم از اسمای حسناى ذات اقدس الهی است وجود مبارک حضرت مظهر این دو اسم است خدا ﴿رَوْوْفٌ رَحِيمٌ﴾ است بالذات، وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بالتبع مظهر است اهل بیت مظاهر اسمای الهی‌اند [۲۵] خب این دو اسم از اسمای حسناى الهی مظهر تآمش در جهان امکان وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْوْفٌ رَحِيمٌ﴾ [۲۶] اگر رأفت و رحمت ما نسبت به خود ما به اندازه رأفت و رحمت حضرت باشد پس یقیناً نباید گناه بکنیم.

اقسام ولایت از حیث متقابل و یک‌جانبه بودن

پرسش: ... پاسخ: بله، ولیّ دم همین‌طور است ولیّ قصاص همین‌طور است ولیّ ارث و مال هم همین‌طور است چه کسی مالک این مال است در مسئله ارث ملاحظه فرمودید ما یک تبادل مالی داریم مثل بیع و اجاره و امثال ذلک در آن گونه از موارد مال به جای مال می‌نشیند ولی قانونی در اسلام هست به نام ارث که مال به جای مال نمی‌نشیند مالک به جای مالک می‌نشیند این مال همان سر جایش محفوظ است این‌طور نیست که مال به جای مال دیگر بنشینند این خانه همان خانه است این ملک همان ملک است منتها دیروز آن مورث مالک بود امروز

وارث مالک است و ارث به جای مورث می‌نشیند ملک همچنان سر جایش محفوظ است مالک‌ها عوض می‌شوند این کسی که مُرد ولیّ او در قصاص در ارث در سایر حقوق این ولایت دارد نماز بر میت واجب کفایی است اما صحّتش مشروط به اذن ولیّ است تا پسر میت اجازه ندهد کسی نمی‌تواند بر این میت نماز بخواند ما یک تکلیف شرعی داریم که وجوب کفایی است یک ولایت داریم ولیّ میت پسر اوست او باید اجازه بدهد تا این آقا نمازش را بخواند این ولایت است که برای ارث است در این گونه از موارد هست در امر به معروف هست در ولایت بر وقف هست که متولیّ تعیین می‌کنند ولایت بر صغار و اینهاست که جدّ و اینها دارند ولایت بر موصی به است که وصیّ دارد اینها اقسام ولایت است از سنخ وکالت که نیست غرض این است که اینها ولایت‌هاست اما ولایت متقابل است یک‌جانبه نیست دوجانبه است اما ولایت وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم‌الصلوة و علیهم‌السلام) اینها یک‌جانبه‌اند برای اینکه هم ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رِؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ هستند و هم معصومانه این مطالب را می‌فهمند و اجرا می‌کنند ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾. قسمت ۱۳/ احزاب

اصطلاح شانس

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ﴾ اینها که معجزات الهی را منکرند (یک) معاد را هم منکرند (دو) هم راجع به مبدأ هم راجع به معاد، هم راجع به وحی و رسالت منکرند اینها ﴿يَسْتَسُوا مِنْ رَحْمَتِي﴾ این ﴿يَسْتَسُوا مِنْ رَحْمَتِي﴾ که جمله فعلیه است یا به داعی انشا القا شده یعنی اینها باید ناامید باشند این وعید است یا نه، جمله خبریه است می‌فرماید اینها چون کافرند تکیه‌گاهی ندارند احساس پوچی می‌کنند در حال خطر به چه چیزی متوسل بشوند یا به صبر و جحد متوسل می‌شوند یا به شانس متوسل می‌شوند که همه اینها فسون است و فسانه، شانس جزء خرافات است، سیزده جزء خرافات است، بخت و اتفاق جزء خرافات است من شانس آوردم یا بدشانسی بود یا خوش‌شانسی بود خب چیزی از این خرافی‌تر که شما ندارید ﴿وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ این بیانات نورانی حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) بود که فرمود.

آن وقت ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ﴾ یعنی قوم حضرت ابراهیم ﴿إِلَّا أَنْ قَالُوا﴾ حالا یا مسئولشان نمود و آنها این حرف را زده، درباریان امضا کردند یا مجمع شورایی اینها جلسه مشورتی اینها همه این حرف را زدند بالأخره یا زعیمشان گفته، دیگران پذیرفتند یا با هماهنگی هم این تصمیم را گرفتند گفتند یا اعدام کنید یا با آتش بسوزانید و چون با آتش بسوزانید هم مرگ است هم سوختن و عذاب الیم است لذا تصمیم نهایی این بود که وجود مبارک حضرت را به آتش بسوزانند ﴿إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ﴾ یک عده نظرشان این بود ﴿أَوْ حَرِّقُوهُ﴾ یک عده نظرشان «حرقوا» بود سرانجام تصمیم مشترک و نهایی این بود که ﴿حَرِّقُوهُ وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ [۱۸] که در آیات دیگر است، همین کار را کردند اما ﴿فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ﴾ ذات اقدس الهی او را از آتش نجات داد. آن روز درست است خبر مثل امروز سریعاً منتشر نمی‌شد ولی وقتی خبر مهم باشد در کوتاه‌ترین زمان کلّ خاورمیانه را می‌گیرد بالأخره اینها ناچار شدند بپذیرند که وجود مبارک ابراهیم پدیده الهی است ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ اما اگر کسی ایمان نداشته باشد یا می‌گوید سحر است یا می‌گوید شانس خوبی آورد و مانند اینها.

تتمه براهین وجود مبارک حضرت ابراهیم راجع به توحید فرمود شما بت را پذیرفتید این بت، عامل پیوند مشترک شماهاست این پیوند، وهمی است وقتی وهمی شد روزی که حق ظهور کند وهم برطرف می شود این عامل پیوند بین شما گسسته خواهد شد شما در کنار این پیوند کاذب به یکدیگر دل بستید آن روز هم ﴿يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ﴾ هم ﴿يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ برای اینکه عامل مشترکتان بت است و بت هم هوس و هوا بیشتر نیست ﴿إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أُوتَانًا﴾ اینها چندتا بت داشتند هر قبیله ای یک بت داشت در جریان حضرت نوح که فرمود وَدَّ و یعوق و نسر و امثال ذلک [۱۹] همین است از بقایای ود همین بود که در جاهلیت عصر وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یکی از بت ها به نام وَد بود این عمر بن عبدود هم از همین جریان است وَد و یعوق و نسر و امثال ذلک که به عنوان بت های رسمی آن عصر بود در قصه حضرت نوح می شمارند این گونه از نام ها و اصنام و اوثان ادامه داشت تا عصر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یکی از آن بت ها به نام وَد بود که بعضی ها به جای عبدالله، می گفتند عبدود این سلحشور مهاجم معروف عمرو بن عبدود بود بعضی ها عبد یعوق بودند، عبد نسر بودند و مانند آن. فرمود: ﴿أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ﴾ عامل دوستی شما همین بت ها بود. در سوره مبارکه «بقره» فرمود شما اینها را مثل خدا دوست دارید آیه ۱۶۵ سوره مبارکه «بقره» که گذشت این است ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ ندید یعنی مثیل و نظیر، «لا ند له» یعنی «لا مثل له» آنداد یعنی امثال، اینها بت ها را آنداد خدا، امثال خدا، شرکای خدا قرار دادند ﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ همان طوری که مؤمنین، الله را دوست دارند اینها این بت ها را دوست دارند. ﴿مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ﴾ یعنی هم این اوثان محبوب شماست هم عامل محبت بین شماست اما وقتی قیامت فرا می رسد برابر آنچه در سوره مبارکه «انعام» آیه ۹۴ آمده است این رشته وهمی، گسسته می شود آیه ۹۴ سوره «انعام» فرمود: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنِكُمْ﴾ این رابطه گسسته شد همین بت ها در قیامت دشمنان شما خواهند شد که در سوره مبارکه «مریم» به این صورت بیان شد که ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [۲۰] همین اوثان و اصنام در قیامت علیه اینها شهادت می دهند ضد اینها خواهند بود و مانند آن، پس اینها در دنیا یک مقدار اوثان و اصنام را پرستیدند و می پرستند برای اینکه عامل پیوند باشد هم آن معبود علیه این عابدها در قیامت سخن می گویند هم اینها که تبلیغ می کردند مردم را به وثن و صنم پرستی دعوت می کردند ﴿يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ اینکه فرمود: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ همین است ﴿إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [۲۱] متقین استثنا شدند که خلت اینها و دوستی اینها مطابق با واقع است. اینها دوستی شان دوستی کاذب است و دوستی کاذب، دشمنی صادق را به همراه دارد اگر دوستی کاذب بود یقیناً دشمنی صادق است اینها واقعاً دشمن یکدیگرند و ظاهراً و در دنیا دوست یکدیگرند در بخشی از آیات قرآن می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ [۲۲] وقتی اینها را امر به معروف و نهی از منکر می کنند اینها عزیزان بی جهت اند کسی که عزیز بی جهت باشد ذلیل باجهت است چون معنا ندارد که هم عزتش دروغ باشد هم ذلتش دروغ باشد اگر عزیز بی جهت بود عزت بی جهت داشت ذلیل باجهت است ذلت باجهت دارد این ذلت باجهت در قیامت که روز حق است ظهور می کند غیر از آن سوخت و

سوز، آن رسوایی آن ذلت، یک عذاب صادق است اگر کسی عزیز بی جهت بود ذلیل باجهت است و قیامت هر چه باجهت است ظهور می کند. قسمت ۶/ عنکبوت

تبیین مغالطه علمی و وسوسه عملی شیطان

کارهای شیطنت هم - معاذ الله - آن هم دو قسم است این ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ

لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ [۳۰] همین است تمام این مغالطات و شبهات منشأ شیطنت دارد این خلاف حق را این باطل را این مغالطه در برابر حق را چه کسی در ذهن آدم انداخته همین طور خودبه خود پیدا شد اگر کسی - معاذ الله - مبدأ عالم را نپذیرد نظام عالم را نپذیرد ناچار است به شانس تکیه کند شما خرافی تر از شانس چه چیزی دارید از شانس خرافی تر چیز دیگری می خواهید؟! اگر به توحید و نظام علی بسنده نکند ناچار است به شانس،

خوش شناسی و بدشناسی و این حرفها رو بیاورد. خب این تصمیم پیدا شد از کجا پیدا شد در اثر بدرفتاریهای سابق می شود ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ اصلاً بعضی ها می آمدند در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اینکه حرف خودشان را بزنند تمام حواسشان این بود که چه چیزی بگویند نه چه چیزی بشنوند اما فرمود: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ [۳۱] اینکه می بینید در نماز جمعه خطیب اول سلام می کند از همین آیه سوره «انعام» گرفته شده قبلاً در روضه خوانی ها و مجالس وعظ رسم بود که واعظ وقتی بالای منبر می رفت اول به مستمعین سلام می کرد این در همین آیه سوره مبارکه

«انعام» است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود وقتی مؤمنین آمدند می خواهی برای آنها سخنرانی کنی موعظه کنی اول بگو سلام علیکم ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ اوساط محضر، سلام را از تو دریافت می کنند اوحدی محضر، سلام مرا از تو می شنوند یعنی سلام مرا به آنها برسان چون خودش بعد از اینکه فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [۳۲]، ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ [۳۳] فرمود: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [۳۴] ما به محسنین هم سلام می فرستیم. بنابراین شیطان هم دو کار دارد هم وحی علمی دارد هم وحی عملی منتها از وحی علمی اش به وحی یاد شده از وحی عملی اش به وسوسه یاد شده.

موفقیت انسان در معاهده با خداوند؛ نمونه ای از وحی عملی

فرشتگان الهی که به اذن ذات اقدس الهی کار می کنند هم وحی علمی دارند که این معارف را می آورند هم وحی عملی دارند که تصمیم های خوبی نصیب انسان می شود عهد کردم که دیگر گوش به ناحق نکنم این رساله عهد هم همین است شما می بینید در کتاب های فقهی ما نذر رایج است، یمین رایج است اما عهد خیلی کم است برخی از بزرگان رساله عهد داشتند من عهد کردم که وقتم را تلف نکنم، عهد کردم حرف بی جا نزنم، عهد کردم همیشه نماز اول وقت بخوانم، عهد کردم تا ممکن است نماز را به جماعت بخوانم، عهد کردم که نماز شبم ترک نشوم عهد یعنی عهد آن قدر ذات اقدس الهی لطیف است که فرمود با من عهد ببندید این رساله عهد در فقه همین است منتها حالا معمول به ما نیست ما نذر می کنیم برای درمان بیماری یا کارهای دیگری که شبیه این است انجام می دهیم اما عهد نداریم با چه کسی عهد ببندیم با خدا عهد ببندیم یک طرف ما باشیم یک طرف او، با او معاهده کنیم عهد کنیم این هم مثل نذر، این هم مثل یمین حکم فقهی دارد کفاره دارد و مانند آن. بالأخره این ذهن مگر ظرفیت چقدر مطلب دارد طلبه ای محققانه بخواند درس بخواند آن وقت شب برود

مرتب سریال نگاه کند مرتب فیلم نگاه کند این ذهن مگر جای چند مطلب دارد بعد آخر شب هم خسته است
مروری هم به کتاب بکند این دیگر محقق در نمی‌آید اگر کسی بخواهد قصص انبیا بخواند خب علم است اگر
قصص اولیا را بخواند علم است اما داستان‌هایی که پیام علمی ندارند انسان چرا وقتش را صرف بکند هر
روزنامه‌ای را آدم بخواند این ذهن مگر چقدر ظرفیت دارد اینها رساله نوشتند که ما عهد کردیم حرف‌های غیر
علمی نگوییم، حرف‌های غیر علمی نشنویم، نوشته‌های غیر علمی نخوانیم بالأخره تا انسان بشود محقق. قسمت
۱۳/عنکبوت

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ) فرقان را معرفه ذکر فرمود ضیاء و ذکر را
نکره، ظاهرأ فرقان نظیر قرآن اسم روشن ترین است برای تورات در سوره
ی مبارکه ی «آل عمران» اوایلش گذشت که خدای سبحان به موسی و هارون) سلام الله علیهما(فرقان
عطا کرده است این فرقان برای فرق بین حق و باطل است، صدق و کذب است، خیر و شر است، ح سن و قبیح
است و مانند آن و این چون خودش فرق می‌گذارد اگر کسی اهل فرقان بود اهل قرآن بود این می‌تواند فرق
بگذارد بین حق و باطل، خیر و شر، صدق و کذب و حسن و قبیح اگر در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: (يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) یعنی اگر کسی حسن فاعلی داشت هم در مطالب علمی
موفق تر از دیگران است هم در مطالب عملی بسیاری از مسائل است که انسان بالأخره وقتی که پیچیده شد
دفعت می‌بینید جرّقه می‌زند مطلبی به ذهنش می‌آید این خیال می‌کند خودش حل کرده خود انسان
قابِل علم است نه فاعِل علم هر قابلی نیازمند به فاعل است که چیزی به او عطا بکنند او دریافت بکند
وگرنه قابل بما آنه قابل که معطی نخواهد شد این فیضی که به عنوان کشف جدید است نه خودبه خود
پیدا می‌شود برای اینکه صدّفه و شانس و احتمال و امثال ذلک محال است و اینکه بسیاری از افراد می
بینید یا برخی از افراد اینها به مسائل تقوا و امثال ذلک خیلی اعتنایی ندارند اما به شانس و بخت و
اتفاق و امثال ذلک تکیه می‌کنند دیگر نمی‌دانند این فسون است و فسانه این خرافات است چرا در فلان
بازی نبردی ما شانس نیاوردیم خب الآن در زمان دین در زمان علم کسی این طور خرافاتی فکر می‌کند
صبر و جهد جزء خرافات است شانس جزء خرافات است نحس قدمی جزء خرافات است آنهایی که دین تعیین
کرده است قضا و قدر الهی کار به تدبیر الهی است و تقوای مردان باتقوا سهم تعیین کننده دارد و مانند آن،
هیچ چیزی در عالم بی نظم نیست تصادف نیست اتفاق نیست شانس نیست خب این نماز نمی‌خواند می‌گوید
خرافات است ولی آنجا چون در بازی باخت می‌گوید ما شانس نداشتیم این همان وهم و خیال و خرافاتی و
جاهلّیت است که به این صورت در آمده دیگر فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)
این دو، در جریان حس همین طور است

که همه ما قبول کردیم « من فقد ح ساء فقد علم أ » نه تنها «فقد علم أ، فقد عم لا» اگر کسی باصره نداشت از ف ن مناظر طبیعی محروم است این درس را نمی تواند بخواند یک، راه هم نمی تواند برود اگر کسی سامعه را از دست داد این از فراگیری ف ن موسیقی محروم است یک، بوق اتومبیل هم نمی شنود که بفهمد باید کنار برود این دو، بنابراین نه عملش عمل صائب است نه علمش علم صائب آن علم و عملی که به این حس وابسته است در جریان تقوا همین طور است در خیلی از موارد است که می بینید انسان مواظب زبانش نیست می گوید خوب شد که من از این راه رفتم خب چه کسی راهنمایی کرد یا خوب شد که فلان کار را کردم یا خوب شد فلان حرف را زدم اینکه فلان حرف را زدی، فلان کار را کردی، فلان راه را رفتی دیگری هدایت کرده در اثر آن تقوایی که داشتی و یا دعایی که کردند یا گاهی می گوید ای کاش من آن راه را می رفتم یا آن کار را می کردم یا آن حرف را می زدم خب شما باید قبلاً راه را فراهم می کردی نه الان بگویی کاش! در خیلی از موارد است که انسان مرّد است که چه کار بکند و یک طرف را انتخاب می کند آنجایی که مرّد است و نمی داند ولی یک طرف گرایش می کند آن عنایت الهی است آن فرقی است که خدای سبحان به او عطا کرده است فرمود: (اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ) (این یک،) (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا) دو، این آیه ی سوره ی «انفال» قوی تر از آیه ی سوره ی «بقره» است آنجا به صورت شرط و جزا بیان نشده یک جمله ی خبریه است در کنار جمله ی انشائیه اما اینجا به صورت شرط و جزا بیان شده بنابراین خیلی از چیزهاست که ما نمی دانیم بعد می فهمیم خیلی از کارهاست که نمی توانیم تصمیم بگیریم و تصمیم می گیریم یا باید بگوییم خودبه خود پیدا شده اینکه محال است یا به خرافات تن در بدهیم بگوییم خوش شانس است این هم که محال

است یا راهنمایی داریم بالأخره، اگر مسیر تقوا بود آن راهنما ذات اقدس الهی است اگر بی تقوایی بود (كِتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ) (کسی هست که زمامش را می کشد تا جهنم می برد و آن شیطان است. خب، بنابراین ممکن نیست کاری در درون یا بیرون اتفاق بیفتد و فاعل نداشته باشد این محال است «يقول للإتفاق جاهل السبب» اینکه ما می گوییم فلان حادثه اتفاقی است به تعبیر مرحوم حکیم سبزواری ما چون از علل و اسباب غافلیم خیال می کنیم این امر اتفاقی است مگر اتفاق مثل دو دوتا پنج تاست که مستحیل است مثل دو دوتا سه تاست که مستحیل است اتفاق یعنی فعل بی فاعل اما اینکه می بینید کسی جایی را می کند گاهی گنج پیدا می کند می گوییم اتفاقی است یک تعبیر مسأ محی است نه

فلسفی و عقلی غالباً وقتی این زمین را می کنند آب در می آمد حالا این بار اتفاقاً یک معدن در آمد می گویند اتفاقاً معدن در آمد سَرش این است که ما غالباً را دائم حساب می کنیم یک، دائم را ضروری می پنداریم دو، ما دوتا مغالطه است که عقبه ی کعود است باید طی بکنیم نه غالباً را دائم بدانیم نه دائم را ضروری تلقی کنیم ما باید بدانیم که کندن این زمین به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در همان اصول فلسفه وقتی آدم بیست متر این خاک را گرفت این علت تاسمه است برای کشف آنچه زیر این بیست متر است اگر خاک است که خاک است اگر آب است که آب است اگر معدن است که معدن است اگر

سنگ است که سنگ است ما چون غالباً بعد از بیست متر در منطقه ای به آب می رسیم حالا اگر به سنگ رسیدیم یا به معدن رسیدیم می گوییم اتفاقاً معدن در آمد اتفاقی در کار نیست ما خیال می کنیم وقتی که این بیست متر خاک را برداشتیم باید به آب برسیم خیر، ما وقتی بیست متر را برداشتیم آنچه زیر بیست متر است برای ما روشن می شود این عتبات تا مه است معلولش گاهی آب است گاهی خاک است گاهی سنگ است گاهی معدن است ما که غالباً را دائم خیال می کنیم این جاهلّیت ماست که به حساب عقل می گذاریم و به عقل - صدمه می زنیم و می گوییم اتفاقی است بنابراین اتفاقی در عالم نیست، نیست یعنی محال است نه قبیح است و اگر یک کار خیری شده است (مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمَنْ آلِهَ) بنابراین تقوا چه در مسائل علمی چه در مسائل خلیپها می آیند درس می خوانند کمتر موفق تر می شوند خلیپها وارد یک کار می شوند کم کم موفق می شوند حالا یا دعای پدر و مادر است یا طبق بیان نورانی حضرت خضر(سلام الله علیه) (كَانْ أَبُوهُ مَا صَالِحْ) داشتن پدر صالح، مادر صالح، جد صالح اثر دارد یا تقوای خود آدم است بالأخره این چنین نیست که این تقوا در بخش علمی اثر نکند یا در بخش عملی اثر نکند لذا (الْفُرْقَانِ) را با الف و لام ذکر فرمود آن ضیاء و ذکر را بدون الف و لام ذکر کرد برای اینکه آنها از برکات همین الفرقان اند یعنی التورات اند، الانجیل اند و مانند آن، وقتی که اینها فارق بین حق و باطل بود، فارق بین صدق و کذب بود، فارق بین خیر و شر بود، فارق بین حسن و قبیح بود یک انسان متدّین در همه ی این مراحل می تواند بین اینها فرق بگذارد در بحث اخلاق این چنین است در بحث حقوق این چنین است در بحث عقاید این چنین است در بخش علوم این چنین است در بخش اعمال هم این چنین است خیلی از موارد است که فرق می گذارد.

۹۹ ص / قسمت ۳۵ / انبیا :

ما نمی دانیم قرعه را ذات اقدس الهی فرمود ما کاری در دین نداریم که شما سرگردان باشید راه برایتان تنظیم کردیم قرعه انسان می زند و آماره نیست قرعه، قرعه گاهی جایی می زند که واقع معلومی دارد منتها برای ما معلوم نیست این یک، قسمت دوم قرعه جایی است که اصلاً واقع ندارد می خواهیم دعوا نشود مشکلی پیش نیاید قرعه می زنیم این دو.

حق این است که قرعه، دلیل قرعه اطلاق دارد هر دو قسم، هر دو قسم یعنی هر دو قسم را در فقه شامل می شود چه آنجا که واقع دارد نظیر درهم و دعی، چه آنجا که واقع ندارد درهمی دو نفر هر کدام درهمی را نزد امینی به امانت گذاشتند یکی را سارق برده معلوم نیست که این برای چه کسی بود خب واقعه معلوم است ولی نه امین می داند نه مالکها اینها نزاعی دارند در این بخش تراحم حقوقی می گویند خب قرعه بزنید اینجا واقعه ثابت است و عندالله معلوم است نزد دیگری معلوم نیست حالا - قرعه می زنند گاهی مطابق واقع در می آید گاهی مطابق واقع در نمی آید برای اینکه قرعه «لکلّ أمر مشکل» اما یک وقت است می خواهند یک رئیس انتخاب نکنند برای یک هیئت امنایی اینجا واقعی ندارد نظیر همان شورای نگهبان که در قسمت اول این طور است که سه نفر باید استعفا بدهند اینجا واقعی ندارد می گویند سه نفر به قید قرعه استعفا می دهند برای اینکه مشکلی پیش نیاید کسی را می خواهند رئیس تعیین کنند خب این واقعی ندارد که اما

«القرعه لك ل أم ر مشکل» اینجا را هم شامل می شود فتواً فقهاً برای اینکه مشکل حل بشود نه اینکه واقعی دارد ما نمی دانیم به وسیله ی قرعه می خواهیم حل کنیم خب اگر کسی هفت، هشت نفرند به عنوان هیأت امنای یک نفر را می خواهند رئیس انتخاب بکنند و از باب تراحم حقوقی ممکن است گله پیش بیاید نقدی پیش بیاید می گویند یک نفر به قید قرعه نه اینکه واقعی هست کسی را متولی رئیس تعیین کرد یک وقت است تعیین کرده ولی ما نمی دانیم چه کسی است اینجا واقع دارد یک وقت واقعی ندارد. به هر تقدیر این تقوا این سهم را دارد لذا می فرماید فرقان است یک، که با الف و لام ذکر می شود این اصل است ضیاء و ذکر است (لِلْمُتَّقِينَ) آن کسی که باتقواست می بیند آن که باتقواست می شنود هم ذکر خدا و قیامت است هم ذکر انبیای گذشته و داستانهای انبیای گذشته که فرمود این را ما به حضرت موسی و حضرت هارون دادیم این فرق را به اینها عطا کردیم و زمینه ی روشنی دارند که اینها با نور حرکت می کنند. در سوره ی مبارکه ی «حدید» بخش پایانی اش این است آیه ی ۲۸ سوره ی

«حدید» این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۸﴾)

(این)

اختصاصی به معاد ندارد در جریان معاد عملی در کار نیست که کسی کاری انجام بدهد به وسیله ی کار ثوابی ببرد این چنین نیست چون اگر کار باشد باید مطابق با قانون باشد اگر قانون است می شود وحی و نبوت و رسالت و شریعت دیگر می شود دنیا دیگر آخرت نیست بنابراین بعد از مرگ هیچ ممکن نیست کسی کاری انجام بدهد که به وسیله ی آن کار ثوابی ببرد یا عقابی را کم بکند نعم، تمام کارهایی که در دنیا کرده آثاری که گذاشته تا آن آثار هست برکات آن آثار است در نامه ی عمل او ثواب می نویسند این (نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا) (یک،) و آثارهم) دو، این زمینه شد برای صدور آن احادیث نورانی که «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعُوا عَمَلَهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ، عَنْ أَرْبَعٍ، عَنْ خَمْسٍ، عَنْ سِتٍّ» که اینها همه شان تمثیل است و نه تعیین مصادیق فراوانی ذکر شده همین پنج شش مصداق نیست ولد صالحی که یدع.. است صدقه ی جاریه یا شجری باشد بوستانی باشد کتابی باشد مدرسه ای باشد قناتی باشد چشمه ای باشد همه ی اینها صدقات جاریه است و عمل صالح است سستی باشد تا این سستی حَسَنَه هست در نامه ی او عمل ثواب می نویسند برای اینکه اثر اوست در حقیقت کار جدیدی نیست. قسمت. ۳۵/انبیا

نتیجه گیری

دنیا مرحله ای گذرا از راهی است که خداوند برای سیر و سیروورت انسان مقرر فرموده است که دارای ویژگیهای خاص خود است که از مهمترین آنها امکان عمل و انتخاب و تاثیر گذاری بر نتایج مورد انتظار در آخرت انسان است (الدنيا مزرعه الاخره)

و آخرت که شامل دوران برزخ و قیامت هر شخص میباشد حیاتی است که جاودانه و ابدی است
در حیات پس از مرگ امکان عمل و تاثیر گذاری بر آینده از انسان سلب میشود
اما آگاهی و علم و فهم او افزایش مییابد و شاید از همین جهت است که یوم حسرت نامیده اند
قضا مقررات حتمی خداوند است و قدر اندازه ها و سرنوشت‌هایی که تغییر آنها در اختیار انسان داده شده است
شانس مبتنی بر نظریه تصادف است که نهایتاً به اباحیگری و بی منطقی و زیر پا گذاشتن پایه های تعقل و
استدلال میانجامد .
هیچ چیز در دنیا خارج از قاعده و تحت اراده و بصیرت و نظارت و نظم الهی نیست.